

در بیان توحید و ملامت مظلوم و محسوس

۲۰۰
۳۳۲

و فرمود که رسنکار نمیشوند که وی که رضای مخلوق بخط خالق خریدند چون رسول جواب نامه را طلبید حضرت فرمود که نامه
 او را نزد من جواب نیست و عذاب الهی بر او لازم کرده است چون این خبر بان لعین رسید انش کفر و نفاقش مشعل گردید و
 عزیمت محاربه با آنحضرت را جزم کرد و تکلیف امارت لشکر بر سعد کرد و او را ابتدا امتناع نمود چون قبل از آن ابالت ری را با و تقویت
 کرده بود گفت هرگاه من تکیه محاربه حسین نمیشوی رفم ابالت را بمارد کن که بد بگری بدم ان بد بخت بطمع ابالت ری شفاوت
 ابدی و عذاب سرمدی اختیار کرده قبول محاربه سیدالشهدا نمود و با چهار هزار نفر روانه گردید و بلا شد از حضرت امام محمد باقر
 منقولست که چون حضرت سیدشهدا بصرای کربلا رسید نامه برادر خود محمد بن حنفیه نوشت که ان نامه ابنت از حسین بن علی
 بسوی محمد بن علی و هر که نزد اوست از فرزندان ما بعد پس بداند که ناله زندگانی کردیم و دل پر شهادت گذاشتیم و دنیا
 چنان فرار دادیم که هرگز نبوده و آخرت را باقی و دایم میدانیم و آخرت را بر دنیا اختیار کردیم و السلام و پروایت اولی چون حضرت امام
 حسین را در کربلا فرمود آوردند ان امام مظلوم اصحاب خود را جمع کرد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت داد نمود فرمود که کار
 ما با بنجار صیده که می بینید و دنیا از ما روگردانیده و جوعه زندگانی باخر رسیده و مردم دست از حق برداشته اند و بر باطل
 جمع شده اند که ایمان بخدا و روز جزا دارد با بد که از دنیا بد و مشاق لطای پرورده کار خود کرد و در پرا که شهادت در راه حق
 مورد است ادب بدیت و زندگانی با ستمکاران و استیلا ایشان برای مؤمنان بجر نعت و عتاب نثار دارد پس زهر بر قین
 برخواست و گفت اگر دنیا هبت تکیا باقی میبود هر آینه کشته شدن در راه تو بر قای ابدی دنیا اختیار میکردیم هرگاه غای دنیا را
 میدانیم چگونه خود را از تو مضایقه کنیم پس هلال بن نافع بجای برخاست و گفت یا بن رسول الله جد تو رسول خدا نتوانست
 که محبت خود را در دل مردم مستقر گرداند و ایشان را بر طاعت خود ثابت بدارد و بسیاری از منافقان بودند که او را وعده پاری
 میدادند و او را و ده مقام مکر بود و پیوسته از منافقان اصحاب خود مدح و ثنا میدادند تا برای باقی اقبال نمود و پدید برزگوار تو
 از ناگهان و غافلستان و عمارقان کشید آنچه کشید تا بر حمت از دی و اصل کرد بدو تو خبر امر و زبان کرده مبتلا کرد بدو هر که نکست محمد
 و خلع بپوشد تو را اید بخود ضرر رسانیده و ما باینست درست و عزیمت صحیح اختیار منابست تو نموده ایم و باد و ستان خود و شتم
 و باد شیمان خود و شتم و ای فریاد بجان قبول میکنیم پس بر برین حضرت برخاست و گفت ای فرزند رسول خدا حق تعالی بنو من
 بخاد است بر ما که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و جد تو در دوزخ است و ما باشد رسنکار غفلت
 کرده که فرزندان پیغمبر خود را ضایع گردانند و او را پاری تمام بندگان باد بر ایشان نخواهد بود در نهایت برای ایشان مکر عذاب
 الهم و حسرت و ندامت در رجیم پس جناب سیدشهدا ایشان را دعا کرد و بسوی اهلبیت و فرزندان و برادران خود بجزرت نظر
 کرد و دست بر عا بر داشت و گفت خداوند ما حضرت پیغمبر تو ایم ما را نداند و او را واره کردند از حرم جد خود و بنی امیه بمانند قی پند
 خداوند انوحی ما را از ایشان بگری و پاری ده ما را بر گروه ستمکاران پس فرمود که مردم همه بندگان دنیا اند و من را بر زبان
 خود جاری میکرد اند چون امضای بمان آمد بن داران و خدا طلبان بسیار کنند چون روز دگر شد عمر بن سعد با چهار
 هزار منافق هتد بکربلا رسید و در برابر لشکر امام سعد فرود آمدند پس عمر عروه بن قیس احسب طلبید و خواست که بر ستا
 بخدایت حضرت بنفشد چون انملعون از آنها بود که نامه با آنحضرت نوشته بودند قبول رسالت نکرد و بصران از رؤسای
 لشکر که میگفت باین علت با ما میگردند زیرا که اکثر از آنها بودند که نامه با آنحضرت نوشته بودند و حضرت ابی ابراف طلبیده
 بودند پس کثیر بن عبدالله که ان ملعون شیاع پچهای بی باکی بود برخاست و گفت هر رسالت که بحسین داری بگو تا من بر ستا
 و اگر خواهی و دانی بقتل میرسانم و سرش را برای نوی او دم میگرفت این را میخواهم ولیکن بر تو نبرد او و پیرس که برای چکار با این دبا آمد
 چون انملعون متوجه عسکران سرود شد و اصحاب حضرت ثار شراوت از او مشاهده کردند بر راه او رفتند و گفتند حق به خود را
 بگذار و نزد پان امام بیان ملعون قبول نکرد و باز گشت پس عمر قره بن قیس را فرستاد چون بخدایت حضرت رسید شلیخ و ستا
 ان لعین کرد حضرت فرمود که املا در شما نامهای بی شمار بن نوشتند و بمالغذب بار طلب کردند اگر میخواهد بر میگردد
 چون اراده مراجعت کرد و حبیب بن مظاهر گفت وای بر تو ای قره از این امام بخور روی میگردانی و بسوی ظالمان مبروی میرفت
 پدران او هدایت یافته و او را نصرت نمیکنی ان به سعادت گفت جواب پیام او را ببرم و بعد از ان با خود فکری بکنم چون خبر حضرت

در بیان نوجوانان طایفه مظلوم و غریب

۵۲۰ ۲۱

و بعد رسانید عمر گفت امید دارم که خدا مرا از محاربه و مقاتله و نجات دهد پس نامه به پسر زباده نوشت و حقیقت حال را عرض کرد
 ان لم یکن بد اصل چون نامه را خواند گفت اکنون که چنگال ما بر او بند شده است و در راه ما می بینیم هرگز چنین نخواهیم کرد و بروایت یک
 ان ملعون را ضعیف شد و شمر ذی الجوشن او را پیشان کرد پس نامه به پسر نوشت که بر حسب عرض کن که او و اقربا او با پسر بیعت کنند بعد
 از آن آنچه را به یمن یا نقره بخر چنان خواهم کرد چون جواب نامه به پسر رسید آنچه ان ملعون نوشته بود بخندیدند حضرت عرض نکرد و پرا که
 مه دانت که احتمال ندارد که حضرت بیعت بنزد راضی شود چون این زباده جواب نامه عمر را نوشت بمسجد درآمد و اهل کوفه را طلبید
 و بر منبر درآمد و گفت ایها الناس شما ال ابوسفیان را امتحان کرده اید که با دوستان خود چه نوازشها میکنند و رعیت پروری می کنید
 مه داند و مرا فرموده که عطا های شما را مضاعف گردانم و شما را با انعامات و افرامها از همه اگر بچین دشمن او حسین بروید پس اطاعت
 کند و از نوازشات و انعامات او امید و اندک بدید پس از منبر فرامد و دست بیدل اموال کشود و مردم را امر کرد که معاوضت عمر بن
 سعد روانه شوند و اکثران بیدیان غداره بن خود را بدینا فروختند و مرتکب ان امر شدند که بدید پس اول کمی که بیرون رفت
 شمر ذی الجوشن بود که با چهار هزار کافر بیرون رفت و بزید بن رکاب را با دو هزار کس فرستاد و حصین بن نمیر را با چهار هزار کس
 فرستاد و روایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام بن حصین را با هزار سوار و شصت بن ربهی با چهار هزار سوار و هجده بن شصت
 بن فیس را با هزار سوار فرستاد و فرمائی برائی عمر نوشت که همه عسکر و اطاعت کنند و نوشت که کار را بر حسب شناسان کرد و حایل
 شوید میان او و اب چنانچه حایل شدند میان عثمان و اب در روزی که او را محصور کردند و موافق بعضی از روایات معتبره سو هزار
 سوار بدین جمع نزد عمر جمع شدند و این زباده نامه به پسر نوشت که از برای تو عذری نکذاشتم در باب قلت لشکر باید که مردانه باشی و آنچه
 واقع میشود هر صبح و شام مرا خبر دهی و موافق این روایت این جنود نام سعود در روز ششم عمر در دکر بلا جمع شدند حبیب بن مظاهر
 چون وفور لشکر مخالف را مشاهده کرد بخندید ان شاء که سپاه آمد و عرض کرد که قبله بنی اسد بمانند بکنند اگر رخصت فرمائی من برو
 و ایشان را بضرر شما دعوت تمام چون رخصت یافت در میان شب بسوی آن قبله رفت و ایشان را بضرر شما دعوت تمام چون
 رخصت یافت در میان شب بسوی آن قبله رفت و ایشان را بمواعظ شافیه بجانب آن حضرت مایل گردانید و خود نفر را ایشان را
 با خود برداشت که بخندید ان حضرت با و در دران حال منافق از آن قبله این خبر را به پسر رسانید ان ملعون چهار صد نفر را بر سر کرد
 از وف شای بر سر راه انجماعت فرستاد و با ایشان مشغول محاربه شدند چون مردم قبله تاب مقاومت ایشان نیاوردند منصرف
 گردیدند و حبیب بخندید حضرت آمد و احوال ایشان را عرض کرد حضرت فرمود که کما قول الله لا یات الله عمر و یدین حجاج را با
 پا ضد نفر براب فرات تعیین کرد که اصحاب آنحضرت را از اب برداشتن مانع شوند و تشکی با اصحاب آنحضرت نطلبه کرد بخندان امام عمر
 شکایت کردند حضرت کلنکی برگرفت و بجنب خمه حرم محرم درآمد و از پشت خمه نه کام برداشت بجانب قبله و در آنجا ایستاد
 بر زمین زد با عجز از آنحضرت خمه از اب شهرین پیدا شد و آنحضرت با اصحاب از آن اب شامیدند و مشکها و او را بهار پر کردند
 پس ان خمه ناپیدا شد و هر گاهی اثری از آن ندید چون این خبر را بن زباده نامه به پسر نوشت که شنیده ام که حسین چاه میکند
 و اب بیرون می آید چون نامه من بنورسد کار را بر ایشان شن کن و مگذار که قطره از اب بشنند تا کشته شوند چنانچه
 عثمان را تشنه لب کشند چون بعد از رسیدن نامه عمر کار را با اهل بیت رسالت شن گرفتند و عیش ایشان غالب
 شد حضرت برادر خود عباس را طلبید سی سوار و بیست پیاده با او همراه کرد و بیست مشاک با ایشان داد که از فرات بگذرد
 و ایشان برسانند چون بکا و اب فرات رسیدند عمر بن حجاج پرسید که کسند هلال بن نافع از حضرت گفت من پسر عم تو
 امده ام کاب به اشام گفت به اشام کو را با دو راهلال گفت وای بر تو من چگونه اب به اشام و اهل بیت نبوت و جگر کویشان
 حضرت رسالت تشنه اند ان ملعون گفت راست میگوئی اما ما را امر فرموده اند و اطاعت میباید کرد پس هلال اصحاب خود
 صدا زد که زود اب بردارید و این حجاج اصحاب خود را صدا زد که مگذارید و اتش محاربه مشعل کرد و بدو بیرون داد و ان حضرت
 مشکها را پر کردند و معاودت کردند و اسبهای ایشان نرسید با بن سبب حضرت عباس را سقا می نمود پس حضرت امام
 حسین عمر بن سعد را در میان شب طلبید که بیاد در میان دولشکر ناخفی چند شو بگویم و حضرت با بیست نفر از لشکر
 خود جدا شد و ان ملعون با بیست نفر جدا شد چون بگذر را ملاقات کردند حضرت اصحاب خود را فرمود که دور شوید

عباس

عباس و علی اکبر را با خود نگاه داشت و او نیز مخالفان را گفت دور شوید و حفظ سپهر خود و یک غلام خود را با داشت پیش
 برای اتمام حجت بان به عادت گفت که ای به عادت با من مفاطله میکنی و میدانی که من کیستم و پسر کیستم یا از خدا نمیترسم و
 اعتقاد بر روز جزا ندارم به جانب من و سعادت ابدی برای خود تحصیل کن و خود را از عذاب ابدی آخرت نجات دهان بدست
 گفت بهتریم خانه مرا خراب کند حضرت فرمود که من از مال خود برای تو خانه بنا کنم گفت بهتریم من و عترت مرا بکشد حضرت فرمود
 که من منزهت بنکو از ان از مال خود در حجاز بنویسم گفت بر عیال خود بهتریم چون حضرت دید که موعظه در ان سپاه دل
 کار نمیکند روی مبارک از او گردانید و فرمود که خدا تران در میان رخت خواب بقتل رسانند و در آخرت بنام زدام بدو ارم که گفته
 از دنیا بگری و بعد از من از کدم عراق بسیاری بخوری و گشته شوی ان ملعون از روی استهزاء گفت که اگر کدم نباشد نان جو
 نه خوبت پس پسر زدام نامه دیگر بنهد بدو تا بگوید بفرستد که شنیده ام که با حسین مدد از مضاف و متبها با او صحبت میداد
 چون نامه من بنورسد باید که برایشان بنام پدرشان را مهلت ندهد و بعد از کشتن اسب بر بدنه های ایشان بنام پدر اگر چنین
 خواهی کرد نزد ما کرامی خواهی بود و ترا جزای بنکو خواهیم داد و اگر از تو نمی آید ست از امارت لشکر بدار و امارت سپاه را بشمر
 بگذار و بر وایت شعله بدهد شمر این نامه را برای عمر آورد و در روز پنجشنبه بار و زنجیر همراه عمر چون عمر نامه را خواند شمر
 گفت خدا را باید که بنجر آید که تو ننگ داشتی که معامله بصلح انجامد و حسین فرزند علی بن ابیطالب است و هرگز راضی
 نخواهد شد که مطیع پسر زدام گردد بناچار ما را با او مفاطله میباید کرد و گشته این بزرگوار در دنیا و عقبی امید نجات ندارد
 شمر گفت من اینها را نمیدانم اگر اطاعت فرمان پسر زدام میکنی بکن و الا لشکر را بمن بگذار ان ملعون شفی برای محبت دنیای
 دنی دانه عذاب ابدی بر خود گذاشت و شمر از سردار پادگان لشکر کرد و عسکر را مسعود و جنود نامعدود خود را امر کرد
 که در وایتضا انحضرت آوردند شمر بنزد یک لشکرگاه سپید شهدا آمد و گفت کجا پند فرزندان خواهرهای مرا که مادر بعضی از برادر
 انحضرت از قبله بودند پس جعفر و عباس و عثمان فرزندان امیرالمومنین بیرون آمدند و گفتند چه میخواهی از ما گفت چون ما را
 شمر از قبله منست من شما را امان دادم ایشان گفتند خدا ترا و امام ترا لعنت کند ما را امان میدهی و فرزندان حضرت ترا
 امان نمیدهی چون خروش لشکر مخالفان بلند شدن بنیب خوانون خواهر جناب امام حسین بخدمت انحضرت آمدند بدو که کن
 امام مظلوم سر بر زانوی اندوه گذشته بخواب رفته است گفت ای برادر این صدا های اهل جور و جفا را نمیشنوی حضرت
 سر برداشت و فرمود که ای خواهر در اینوقت بخواب دیدم جدم عمر مصطفی و پدرم علی مرتضی مادرم فاطمه زهرا و برادر
 حسن مجتبی که بنزد من آمدند و گفتند ای حسین نود این زودی بنزد ما خواهی آمد چون بنیب خوانون این خبر وحشت
 اثر را شنید طایفه بر روی خود زد و فریاد و اوپلا بلند کرد حضرت فرمود که ای خواهر کرامی و پل و عذاب برای تو نیست
 برای دشمنان نیست صبر کن و بزودی دشمنان را بر ما شاد مگردان پس عباس بخدمت برادر بزرگوار خود آمد و عرض کرد که لشکر
 مخالف روی به ما می آیند حضرت فرمود که ای برادر تو بر و از ایشان سوال کن که مطلب ایشان چیست پس عباس با بیست سوار
 استبالات ایشان نمود گفت غرض شما از این حرکت و شورش چیست گفتند ما می رسیده است که بر شما عرض کنیم اگر اطاعت امیر
 میکنید تمام از بنو او بریم و الا با شما جنگ کنیم عباس گفت درنگ نمائید تا پیام شما را بخدمت امام خود برسانم چون عباس پیام
 شوم ان مالا حسین را بخدمت امام حسین عرض کرد حضرت فرمود که ای برادر اگر توانی ایشان را رضی کن که محارب را بفرار
 دهند که امشب و دایع عبادت پروردگار خود بجا آورم زیرا که پیوسته خواهان و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا
 و عبادت بودم و یکشب را برای مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات غنیمت می شمارم چون عباس بنزد ان منافقان
 رفت و استدعاء مهلت یکشب نمود و مضامین کرد ندانم که ان لشکر ان کافران خروش بر آمد که اگر کافری از شما مهلت طلبید
 میدهد و بجز گوش حضرت رسول از شما مهلت یکشب مهلت طلبید و مشاع میمائید پس عمر در میان لشکر تفاوت اثر ندا
 کرد که حسین و اصحابش را امشب مهلت دادیم جناب سپید شهدا در ان شب اصحاب کرام خود را جمع نمود امام زین العابدین
 گفت که من در اینوقت بیمار بودم خود را بر زمین کشیدم تا بنزد ان حضرت رسیدم شنیدم که با اصحاب خود مهلت شما
 میکنید خداوند خود را بنکو ترین شاه و جدم میکنم او را بر شدت و رخا و نعمت و بلا خداوند ترا حمد میکنم برا که ما را کرامی داد

در بیان فوائد و آثار مکتوبات و کتب

۷۲۴

به پیغمبری و فرمان را بمانع از این کردی و بدین خود را بمانع از این کردی و ما را چشمان بینا و گوشهای شنو و دانهای نابور و ضعیف
پس بگردان ما را از شکر کنندگان آنگاه بعد بدین سبب که من نمیدانم اصحابی وفادار و توفیق و کار نواز صاحب خود و اهل بی
پاکیزه و شایسته و خوش شانس و از اهل بیت خود پس خدا شما را جزای بنک و عطا کند از جانب من و بر من نازل شده است
حالتی که مشاهده مینمایند من شما را من خصم گردانیدم و بسبب خود را از گردن شما آلودم و از شما توفیق نصرت و معاونت
و مرافقت ندارم در این وقت پرده سپاه شب شما را فرو گرفته است هر طرف که خواهید بروید که ایشان مرا بطلبند و با من کار
دارند چون مرا بپایند و بگویند طلب نمینمایند در این حال عباس و سایر برادران بزرگوار را بحضورت برخواستند و گفتند هرگز از تو
جدا نمیشویم خدا بنماهد بپادروزی را که بعد از تو زنده باشیم دست از دامان تو برنمیداریم و جان خود را فدای تو کردن از
سعادت خود میبخشیم پس حضرت رو بواو و مسلم بن عقیل آورد فرمود که شهادت مسلم شما را این است من شما را من خصم
گردانیدم هر طرف که خواهید بروید بدان سعادتمندان گفتند ای فرزند رسول خدا مردم چگونه بپایند بپا هرگاه شیخ و بزرگ و پند
و فرزند بزرگ اعمام خود و فرزندان پیغمبر خود را باری نکنیم و در نصرت او شمشیری و نیزه بکار نبریم نه بخدا سوگند که از تو
جدا نمیشویم تا برویم هر جا که تو میروی و جان و خون خود را فدای جان مکرم و خون محترم تو گردانیم و حق تو را ادا نمائیم لعنت
خدا بر زندگانی بعد از چون تو امای پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ای پادشاه از باری تو بر میدارم و اگر چنین کنیم چه عذر
نزد پروردگار خود بگوئیم نه بخدا سوگند که از تو جدا نمیشویم تا نیزه های خود را در سینه های دشمنان تو فرو بریم و ناله شمشیر
در دست ماست و ما را از مخالفان تو بر می آوریم و اگر چه ندانسته باشیم که با ایشان محاربه نمائیم بسنگ با ایشان جنگ ناهیم
کرد و دست از باری تو بر میداریم تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تو رعایت کرده ایم بخدا سوگند که اگر بدانی که صفات
مرتب گشته میشویم و سوخته میشویم و خاکستر ما را بر باد میدهند از تو جدا نمیشویم پس چگونه از تو مفارقت نمائیم و حال
آنکه پاک گشته شدن است و بعد از آن سعادت ابدی آخرت است که نهایت ندارد پس زهر بن فین برخاست و گفت بخدا سوگند
که من راضی هستم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و هزار جان را فدای تو و اهل بیت تو کنم و سایر آن سعادتمندان
تیر با بنموا و سخن گفتند و حضرت ایشان را دعا کرد بروایت دیگر حضرت در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت با ایشان نمود
حور و قصور و نعم و مود خود را مشاهده کردند و بقیه ایشان را یاد کرد بدو بان سبب نیزه و شمشیر و نیزه ایشان می نمود
و شریک شهادت با ایشان گوارا بود از حضرت امام حسن عسکری منقولست که چون لشکر مخالف حضرت سید شهادت را احاطه
کردند حضرت اصحاب خود را جمع کرد و فرمود که من بهجت خود را بر شما حلال کردم اگر خواهید بقیابل و عشا بر خود ملحق شوید و
با اهل بیت و خویشان خود گفت که شما را نیز مرخص گردانیدم شما ناب منافق این گروه بیشتر ندارند پس جمعی از منافقان و مردم
ضعیف ایمان مفارقت از حضرت را بر سعادت ابدی اختیار کرده پراکنده شدند و اهل بیت و خویشان و اصحاب حضرت را که بقوت
ایمان و بقیه ایمان ممتاز بودند گفتند از تو مفارقت نمینماییم و در خون و اندوه و محنت و بلا با تو شریکیم و قرب خدا را میخواهیم
بخداست تو میدانی که حضرت فرمود که چون بر خود قرار داد بدانی من بر خود قرار داده ام پس بدانید که حق تعالی منازل شریفه و درجات
رفیع را می بخشد مگر یکی که در راه او متحمل کار عظیمه و نداد مؤلفه گردد بدانند که تلخ و شیرین دنیای فانی نظیر دار باقی است
غایب است که کسی بیند و بیدار شود و غایب شود و نکار و کوی است که در آخرت غایب و مستکار گردد شقی و بد بخت کی است که نعم باقی
آخرت را از دست بدهد بروایت دیگر در آن شب محمد بن بشر حضری گفتند که پسر ترا در سرحدی اسیر کردند چون عوض جان او
و جان خود را هر دو از فرزندت بجانها میخواهند چون حضرت این سخن را شنید فرمود که خدا ترا رحمت کند من ترا مرخص میگردانم که
بروی و فرزندان خود را از پنداسیری و هلاکتی آن سعادتمندان گفت در زندگان سر بگردان اگر از تو جدا شوم پس حضرت پنج جامه با عطا
فرمود که بنزد در می آید و فرمود که اینها را برای رهائی فرزندان خود بفرست و از حضرت امام زین العابدین منقولست که حضرت
در آن شب فرمود که چشمها محرم را بیکدیگر متصل بر پا کردند و بر دو پا خدا خدای حضرت نمودند و از همزم بر کردند که جنات از یکطرف
باشد و علی اکبر را با سوار و بیست پیاده فرستاده که چند مشک آب با آنهاست خوف و بیم آوردند پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود
که از این آب به شام بدهد که آخر نوشه شماست و وضو بآید و غسل کند و جامه های خود را بشوید که گفته های شما خواهد بود و تا

در بیان نوح جان امام زمان علیهما السلام

۲۴

انتب و عبادت و دعا و تلاوت و نضرع و مناجات بر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از هر سعادتی اتران بود
 و بعد از خبر الشریعت بود بروای در آن شب سوخت و فقر از شکر عمر با خیر بکرا محضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت آنحضرت
 خیار کردند و در آن امام مطهر برای قضیه سفر اخوت فرمود که نوره برای آنحضرت ساختند و ظرفی که مشک در آن بسیار
 بود و در خیمه مخصوصی در آمده مشغول نوره کشیدن شدند و در آنوقت بر وی حضرت مهدی و عبدالرحمن بن عبد
 نصاری بر در خیمه محترمه ایستاده بودند و منتظر بودند که چون آنسر و فراغ شود ایشان نوره بکشند بر در آن وقت با عبد
 الرحمن مضاحکه و مطایبه مینمودند عبدالرحمن گفت ای برادر این هنگام مطایبه نیست بر گرفت که حد امده اند که هرگز
 رجوع و پیری مایل به مودع نبوده ام و در این حالت شادی میکنم بسبب آنکه میدانم که شهید خواهم شد و بعد از آن
 موریان هست را در بر خواهم کشید و بنعم ابدی اخوت مشتم خواهم کرد بدحضرت امام زین العابدین فرمود که در آن شب
 زین مسئولی گردیده بود و عجمه من زینب خوانون بپرسناری من مشغول بود و پدید بر زکوارم در خیمه دیگر بود و مولا
 بوذر در خدمت آنسر و بود و آنحضرت اسلحه حرب را زینب میداد و در مقام پاس از دنیا و حبسهای حق تعالی
 چند با اینصحنه من میخواند ای روزگار نا پادار اف بر تو باد که هرگز وفا نکردی با هیچ دوست و یار چه بسیار مصاحب
 ارد در هر شهر و بار بقتل آوردی و از هیچ کس بیدار و رضی نمیشوی و باز گشت همه بسوی خداوند جلجل است و هر چند دارا
 من مبروه در پیش است حضرت امام زین العابدین فرمود که چون من این اشعار بخت اثار و از دیدن زکوار خود شنیدم
 دانستم که بلبه نازل شده است و آنسر و در تر بشهادت داده است باین سبب حال بر من منتهر شد و گریه بر من زور آورد
 و با زنده ام فرود بخت و لیکن برای اضطراب زنان صبر کردم چون زینب خوانون این سخنان و حشت انگیز را شنید بپشت
 شد بر جستن و پای برهنه بچشمه محترمه آنحضرت دوید و شبون بر آورد که کاش امروز شربت حیات مرگ را می نوشیده
 و اینجالت را در تو نمیدیدم پدرم امیرالمؤمنین شهید شد و مادر من فاطمه زهرا زنده با مفارقت کرد و بر آدم حسن مجتبی
 زهرا هلاک شد و تو اکنون با دکان رفتن کان و پشت و پناه باز ماندگانی و ما را از خود نا امید کردانی ان امام
 را اضطراب پردگان سرادق عصمت قطرات عبرت از دیده حق بی یارید و فرمود که ای خواهر با جان بر ابرو حلم و بردباری شبر
 خود کن و شیطان را بر خود تسلط مده و بر فضای حق تعالی صبر کن و فرمود که اگر میگذاشتند مرا با اسرار حق خود را بمهملکه نمی
 زینب خوانون گفت این بیشتر دل ما را مجروح میکردند که راه چاره از تو منقطع گردیده و بعضی و ریت شربت ناگوار مرگ را می
 نوشی و ما را غریب و بیگس و نهاده ایمان اهل نفاق و شقاق میگذاری پرستشهای خود را بلند کرد و کلکونه خود را خراشید
 و مقنعه را از سر کشید و گریبان طاقت چاک کرد و پیهوش افتاد ان امام غریب برخواست و اب بر روی خواهر گریای خود پاشید
 چون بهوش باز آمد گفت ای خواهر نیک اختر از خدا بترس و بقضای حق تعالی راضی شو و بدانکه همه اهل رفین شربت ناگوار مرگ را
 میچشد و اهل آسمان باقی نمیمانند و بخزانت مقدس حق تعالی هم چیز در معرض زوال و فناست و همه را میپرانند و بعد از
 مدتی مبعوث میگردد و او منفرد است در بقا پدید بر آید و مادر من شهید شدند و همه از من بیسر بودند و حضرت رسول
 خدا که اشرف خلایق بودند نهانماند و بسیاری باقی رحلت فرمود و بسیاری از این مواضع پسندیده برای آن نور دیده بیان فرمود
 بر صفت فرمود که ای خواهر گریای ترا سوگند میدهم که چون من از تیغ اهل جفا عالم بفرار حلت غماهم گریبان چاک نمیکند و در
 و او بلا مگوشت پس اهل بیت عصمت را فی الجمله متلی نمود و قضیه سفر اخوت را راست کرد و فرمود که طناهای خیمه را در میان
 بکد بکشدند و راه تردد را از میان خیمها مسدود کردند و بپند و خند فی دو خیمها را پراز هم میگردند و مشغول نماز و عبادت
 و دعا و تلاوت گردیدند چون وقت میسر شد حضرت امام حسین را خواب ریود و گریبان از خواب بیدار شد فرمود که در این ساعت
 در خواب دیدم که سکنی چند بر من حمله کردند و در آن میان سکنای بلغی بود که زیاده لود بکران بر من حمله میکرد و گمان دارم که
 آنکس که منوجه قتل من شود پیش باشد پدرم که جدیم حضرت رسول ص با فوجی از ارواح مقدسه بنفوس آمدند و جد
 من کلسا از فرزند گرامی نونی شهیدال محمد و اهل آسمانها و مقدسان ملاه اعلایا استقبال خوانده اند و انتظار روح مقدس
 تو میکنند تا بچیل کن که اشب تزد ما افطار نمائی و اینک ملکی از آسمان نازل شده و شیشه سبزی آورده است که چون نوشید

در بیان توبه جلال امام مظلوم علیه السلام

۹۳۴

شوی خون نورا در آن شبته کند و با سمان برد از حضرت صادق منقولست که چون صبح آن روز بمشوم طالع شدن امام مظلوم با اصحاب خود نماز صبح ادا کرد و بعد از نماز رو بجانب اقصای سعادت ماب خود کرد ایستاد و فرمود که گواهی میدهم که امروز همه شما شهید خواهید شد بفرز صلی بن الحسن پس از خدا بترسید و صبر کنید تا بسعادت شهادت فایز گردید از شقت و مذلت دنیا فانی رهائی یابید بروایت دیگران امام مظلوم بعد از نماز بنهبه صفوف قتال پرداخت و مجموع لشکر قلیل و عسکر جلیل از حضرت سید و سوار و چهل پیاده بودند بروایت دیگر هشتاد و دو پیاده و از امام محمد باقر منقولست که چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند و جنود مرده مخالف بقول مشهور بیت و دو هزار نفر بودند و از حضرت صادق منقولست که سی هزار نفر بودند حضرت زهیر بن فهین را در مهمنه لشکر سعادت اثر و جیب بن مظاہر را در مهمنه مفروض فرمود و علم هدایت شیم را بدست عتبات برادر خود داد و فرمود که آتش در خندق افروزند که آن کافران نزدیک خیم کرام حرم محترم بنایند و جنگ از طرف دیگر باز و غریب اختر لشکر شقاوت اثر خود را مرتب ساخت و مهمنه را بیرون حجاج و مہر را بشمر ذی الجوشن سپرده را بقتل مساوت علامت خود بود و موی خود را در وعروه بن قیس را سر کرده سواران و شهبان را سر کرده پیادگان گردانید و بعد از زینب لشکر عمر مردی بان جنود سفر و درود بانها بپیش شری رو بپناه ملائکه پناه آن مقرب درگاه اله او روند چون امام حسین بی باکی و بیچایانی ابتلا مشاهده نمود از روی رضا و تسلیم دست نهاد بدرد کام خداوند علم بر داشت و این دعا خواند اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجاء فی کل شدء وانت لی فی کل امر قزل بر شفا و عده کرم کرب بضعف عنه التواد و ثقل فیہ الحطه و یخذل فیہ الصدق و یثمت فیہ العذر و انزل لک شکوتہ الیک و رغبہ فی الیک عن سوال ففرجنه و کشفه فانت ولی کل غم و صاحب کل حسنه و منتهی کل رغبه چون از اشفا بخندق رسیدند و راه را از انجام داد و با فتنه عیان کشیدند از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در اینجا این ای جوهری مرفی دست بر هم زد و ندان کرد که ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را با آتش که در دنیا برای خود برودی آتش افروز خند حضرت دعا کرد که خداوند از برودی در دنیا با عذاب آتش بچشان ناکاه با عجز از انحضرت استغاثه دم کرد و او را در خندق انداخت و سوخت و آتش دنیا با عذاب جهنم و اصل شد پس نیم بن حصین ندا کرد که ای حسین و اصحاب حسین نظر کنید بسوی آب فرات که بسان شکم ما فی روشنی میدهد و موج میزند بخدا سو کند که پاک فطر از آن نخواهد چشید تا جرعه ناکوار مرگ و آب شام حضرت فرمود که او و پدر را و از اهل جهنم خداوند این ملعون را امروز از تنگی هلاک کرد آن پس در همان ساعت با عجز از آن صدر نشین مسند امامت و خلافت بران لعین تشنگی غالب شد و از اسب در کردید و در زیر هم اسبان لب تشنه مجهم مجهم رسید بروایت دیگر عبدالله بن حصین مثل این ندا کرد و حضرت دعا کرد که خداوند او را از تشنگی هلاک کن و هرگز او را مپا مرز را وی گفت که بعد از واقعه کربلا پمار شد بیپادان او رفتم و دیدم که از شدت عطش و تشنگی فریاد کرد چون آب بنزد یک او میرد چندانی میاشامید که نفسش تنگ میشد و میگریه و باز از عطش فریاد میکرد پیوسته در این حالت بود تا بجهنم و اصل شد بروایت امام زین العابدین پس محمد بن اشعث گفتی ببلشکرا مدد و فزای حسین پس فاطمه توجه حرم از حضرت رسالت داری که دیگری ندارد حضرت این ایه را تلاوت نمود که ان الله اصطفی ادم و نوحا و ابراہیم و آل عمران علی العالمین ذریۃ بعضہا من بعض پس حضرت فرمود بخدا سو کند که محمد زوال ابراہیم بود و عمر بن هادیر از آل محمد اند پس سر مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند امروز محمد اشعث مذابی بنما که بعد از آن هرگز عزیز نگردد او را در همان ساعت او را لشکر گاه بیرون رفت و برای فضای حاجت نشت ناکاه عفری را خدا بر او مسلط گردانیده که آتش کرد و او با عورت کشته در عذر خود غلطید تا روح بپادش بعباد شد و رسید چون تشنگی بر اهل بیت و اصحاب انحضرت غالب کرد بر بند بن حصین هدای بخندست انحضرت آمد و اجازت طلبید که بان کافران سنگین دل سختی چند بگوید چون رخصت یافت در برابر آن گروه شقاوت اثر آمد گفت ایها الناس یا ربکم خیرکم محمد و ائمتہ و ائمتہ فرستاد که بشارت دهد بشارت بشارت خدا بپا سازد ایشان را از عذاب او و دعوت نماید بخلافی را بسوی خالق و چراغ افروخته راه هدایت بود ایشان آب فرات و خول از آن میاشامند و شما احایل شده اید میان آب و فرزند بنمیر خود آن سکان پیچاد و جواب گفتند که سخن بهمان مگو و را اب نمیدهم تا از تشنگی هلاک شود چنانچه عثمان تشنه کشته شد بروایت دیگر شمر بکار خندق آمد و گفت ای حسین آتش

در بیان نوع جان نایاب و مفاد و بی‌شماران

(۲۴)

نارای پیش از آنکه از آن خبر گرفته حضرت فرمود ای فرزندان بشان بزدی معلوم خواهد شد که نوی سزاوارتن چه
 است این عوین گفت باین رسول الله دستور ده که نوری بر این ملعون بیندازم که این از هر شفی راست و بر سر نراند
 حضرت فرمود که من ایندانه مثال ایشان نمیکم میخواهم چیت خدا را بر ایشان پس برین حضرت و بران سپاه و سپاه رفت
 و گفت ای گروه بچه از خدا بوسید که حرمت در بیت اهل بیت و فرزندان حضرت رسالت هم برین شما داده اند و به شما
 شما اگر بداند نسبت با ایشان چه داده دارد گفتند میخواهم ایشان را بدست پس بپاد دهم که آنچه خواهد نسبت با ایشان بعل
 آورد بر پرکت ایا راضی نمیشوید که برگردند با وطن خود ای بر شما ای اهل کوفه با پیمانها و نامهای خود را که موکد با پیمان تو شده
 بود بدو طلق نشان گذاشتند ای پسرمان شما با اهل بیت پیغمبر خود نوشید که بدو با شما باشد که جان خود را فدای شما میکنم
 اکنون که آمدند از ایشان مضایقه میکنند و میخواهند پس بپاد بی بنیاد را بر ایشان مسلط گردانند و عایت پیغمبر خود را در حق
 فرزندان او چنین میکنند بد کرده ای بوده اید شما خدا شمارا در مقام سرب نکرانند چون از ایشان جواب شافی نشند
 و از ایشان گردانند و گفت الحمد لله که بینای من در ضلالت کفر شما نداده شد خداوند ایزاری مجرم بسوی تو از اصال ناپسند
 ایشان خداوند شمشیرهای ایشان را بر روی یکدیگر برهنه کردان که بزودی هلاک شوند و تو از ایشان خستماند با نسی چون
 خبرها با او گفتند برکت و بخت حضرت آمد حضرت چون اسیران اشرار را بر قتل اخیار مشاهده نمود برای اتمام جنت بر ایشان
 برخواست حاکم حضرت رسالت هم را بر سر بیت و شمشیر انجنا را احاطه کرد و بر اسب انجناب سوار شد و در برابر لشکر اعدا آمد
 و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت داد کرد و در آخر خطبه بصدای بلند ایشان را ندا کرد که شما را اینجا سوگند میدهم که ایها
 میثاسید گفتند بلی میثاسیم تو فرزندان دانه حضرت رسولی فرمود که سوگند میدهم شما را میثاسید که جدیم حضرت
 رسالت پناه است گفتند بلی فرمود میثاسید که مادر من فاطمه دختر جد است گفتند بلی فرمود که میثاسید که پدر من علی بن ابی طالب
 گفتند بلی فرمود که میثاسید که جد امجدیم دختر جد است که پیش از جمیع زنان این امت مسلمان شد گفتند بلی فرمود میثاسید
 که حمزه سید الشهدا پدر من است گفتند بلی فرمود که میثاسید که جعفر طیار پرواز کننده در بهشت عم گفتند بلی
 فرمود میثاسید که شمشیر حضرت رسالت را احاطه کرده ام و عمامه انجنا را بر سر بسته ام و بر اسب انجناب سوارم گفتند بلی فرمود
 میثاسید که پدرم پیش از جمیع این امت اسلام آورد و از هر کس دانا تر بود باو تر بود و ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه بود گفتند
 بلی فرمود که بچه جهنم خون مرا بر خود حلال کرده اید و حال آنکه پدرم در مقام کردی را از خود کوفت و در خواهد که چنانچه پیش
 به کافر از اب و امتد و لوی جدد در مقام است و در دست جد من خواهد بود ایانشند بد که جد من رسول خدا در حق من و بر
 من گفت که بهتر از جانان بهشتند اگر نشنیده اید و سخن مرا باور نمیکند انجنا را انصاری و ابوسعید خدری و سهل باعدی
 و زید بن ارقم و انس بن مالک و سایر صحابه کزنده اند و میسرید تا شمار اخبار هندان ملاعین در جواب جنهای شافی انحضرت
 گفتند میثاسید و دست از نو بر نمیدانم تا بال نشسته شربت مراد از پیشی پس حضرت دست بر ریش مبارک خود گرفت و
 در آن وقت عمر شریف آن امام عالمقام بر پنجاه و هفت سال رسیده بود پس فرمود که شد بد غضب خدا بر پیود در هنگامی که
 گفتند عزیر پیر خداست و شد بد شد غضب خدا بر عیوس دو وقت که از آن بر سپیدند بغیر از خدا و سخت شد غضب خدا بر
 بر هر گروه که پیغمبر خود را شهید کردند و شد بد خواهد شد غضب خداوند جبار بر این گروه اشرار که امام اخبار و فرزندان پیغمبر
 بخار را بقتل آوردند بر وایت دیگر انحضرت در خطبه فرمود جد میکنم خداوند را که دنیا را افرید و خانه فنا و نیستی
 گردانید و املش را بغیر احوال ممقن ساخت پس فریب خورده کسی است که از آن بازی خورد و بد بخت کسی است که مقنن
 آن کرد پس فریب ندهد شما را این دنیای غدار بدرستی که قطع میکند امیدواران خود را و نا امید میکند
 طمع کنندگان خود را و می بینم شما را که جمع شده اید برای سری که خدا را بختتم آورده اید بر خود و غضب او را منوجه خود
 گردانیده اید و از رحمت او خود را محروم ساخته اید پس بگو پروردگار بخت پروردگار ماوید بندگانید شما برای او
 اول اقرار کردید بفروان برداری او و ایمان آوردید در ظاهر پیغمبر او اکنون جمعیت کرده اید برای کشتن ذریه و غیرت
 او شیطان بر شما غالب گردیده است و با خدا را از خاطر شما محو کرده است پس لعنت بر شما باد و بر ارادت شما با دی

فصل در بیان نوع جان نایاب و مفاد و بی‌شماران

در بیان فوائد نام مظلوم و شریف

۱۴۴

بیوفایان جفاکار غداران را در هنگام اضطراب و پاری خود طلبید بد چون اجابت شما کردیم و بعد از آن و نصرت شما
 آمدیم شما را که بر روی ما کشیدید و دشمنان خود را با پاری کردید و از دست خدا دست برداشدید و بدینسان
 خود را حاضر در بی آنکه ایشان عدالتی در میان شما ظاهر کرده باشند بی آنکه امید دهنی از ایشان داشته باشید مگر مال
 حرامی چند که در آنوقت برای مصلحت شما دادند و با آن باطلی چند که شما را با موافقت با پاری و راستا خشنود و از ماجر
 صادر نشده نیست شما را بی از ما بر سبب شما و بی بر شما چگونه توانستید بعد از آن و کینه و نزاعی که شهر کن از نام
 انتقام برگشتید و بی سبب مثل اهل بیت رسالت گریختید و از بیات فوج مکس بر سر خوان ایشان جمع شدند و مانند پریان
 بی باکانه خور و براتش زدید و قبح یاد و رو بهای شما ای کرامان است و ترک کتدگان کتاب مشرفان احزاب و پیروان شیطا
 و ترک کنندگان سننهای خیره امام و کشندگان اولاد پیغمبرین و هلاک کنندگان عترت و او سبک ایشان و احماق کنندگان اولاد زنا
 بغیر پدران و ابدال کنندگان مؤمنان و پاری کنندگان ظالمان و ای دشمنان فرزند حرب و پاری میکنند و فرزندان سید پیغمبر را
 برای ایشان بقتل می آورید و بیوفائی و ترک پاری ائمه و پیشوایان دین در میان شما شایع گردیده است و در طبع صغیر کبر
 شما واضح شده است و در دلهای شما ریشه دوانده است لعنت خدا بر آنها که میبکشند عهد ها و پیمانها و پیمانها را بعد از آنکه
 مؤکد با پیمان گردانیده اند و خدا را بر خود کوه کرده اند و در سبک و ولد الزنای فرزند ولدان تابعی پسر زباده مراد و گردانیده
 میان کشته شدن و اختیار مذلت کشیدن و هرگز نخواهد شد که من خود را ذلیل و اسیر چنان کافری گردانم و صاحبان هدایای بلند
 و حسناتهای ارجند و از باب نسبهای فاخر و پروردگان دامانهای ظاهر هرگز مذلت ایشان بر شهادت کربمانه اختیار نمیکند
 مدد سبک من عند خود را ظاهر گردانیدم و بخت خدا را بر شما تمام کردم و اینک با عدم سامان و قلت اعوان با این گروه قلیل
 زبردت کواران و دشمنای ایم و پشت از جهاد نمیکردیم و میدانم که هر شهید خواهیم شد و لیکن حدم مرا خبر داده است که بعد
 از این ادب من باندک زمانی بشیخ انتقام کشته خواهد شد و باز زوهای خود میخواهد رسید اکنون هر چه خواهید میکنند
 را من بیدار کرده ام و آنچه برای من مقدر گردانیده بان را حتم پس و با سمان گردانید و فرمود که خداوند احسن کن از ایشان
 با دین رحمت و او ایشان را بقتل میندازد و فرزند ثقیف یعنی مختار را بر ایشان مسلط گردان که کاسه های زهر را در سرک را
 بکام جان ایشان برساند و احدی از ایشان را نکند مگر آنکه انتقام من و خویشان و دوستان مرا از ایشان میخواهد زیرا
 که ایشان ما را فریب دادند و دروغ گفتند و پاری دشمنان ما کردند خداوند انور پروردگار ما بر تو نوکل دهم و باز
 کشت همه بسوی تو است بعد از این سخنان فرمود که عمر بن سعد را برای من بطلبید و آن ملعون میخواست که در برابر من
 حضرت را بد چون نزد من آنحضرت آمد فرمود که ای عمر مرا میبکشی یا عهد حکومتی و بی و چون جان که پسر زباده بی بساد حراقت
 شو خواهد داد بخدا سو کند که هرگز آنها را برای تو میبست نخواهد شد و بعد از من زندگانی برای تو کوار نخواهد بود و پدر را
 من مرا چنین خبر داده اند هر چه خواهی بکن که بعد از من در دنیا و عقبی شادی خواهی یافت کوبای چنین که درین زودی سر
 بخس را بر سر نیزه کرده باشند و در کوفه نصب کرده باشند و کودکان بران سنگ زنند و نشان خود کرده اند پس عمر را
 در حتم شد و رو باصحاب خود گردانید و گفت چه انتظار میکشید و چرا او را مهلت داده اید او و اصحابش بعد از این لعنت
 نیستند و بولبت دیگر حضرت ندا کرد و میان لشکر مخالفان که ای شبت بن دبی و ای حجار بن امیروائی فیس بن اشعث و ای
 بن حارث یا شما را تو شید بسوی من که سوار رسیده و صحراها سبز شده و لشکرها برای تو مهیا گردیده بزودی بیا که هر تورا
 پاری میکنم پس بیاست جواب داد و گفت که اکنون این سخنان فایده نمیکند است از جنان بدار و بحکم پسران عم خود را
 شو که ایشان نسبت بنویدی را داده میخواهند کرد حضرت فرمود که نه بندگان خود را بدست شما نمیدهم و ذلیل و ذلت
 نمیکردم و برستم بندگان طوق اطاعت در گردن نمیکذارم پس با او بلند ندا کرد که یا عباد الله اتی عذت بری و برکم ان و چون
 اعوذ بری و برکم ان گام متکبر لا یومین بیوم الحساب پس بسوی اصحاب گرام خود مراجعت نمود و فیه حرب مخالفان را در
 گردان پیشروان روان آوردند چون حرمین رسید بد که کار بمبار را انجامید بتو پل عمر بن سعد آمد و گفت ای
 عمر این مرد جنگ خواهی که گفت بلی چنان جنگ خواهم کرد که سرها جدا شود و دستانها بریده شود حرکت با باقی سپه
 که دست

که دست بردار بد از اوراقی نمیشوی عمر گفت اگر اخبار با من بود راضی میشدم ولیکن امیر نورانی نمیشود پس حرجای خود
برگشت و با فرزند بن فیس گفت اسب خود را ب داده گفت نه فیس گفت روانه شد و کان کردم که مهر و اسب خود را ب دهد
و اگر میدانستم که میخواهد بخد مت انحضرت رود من نیز با او رفیق میشدم تا گاه دیدم که بجانب لشکر امام حسین علیه السلام
مهاجرین او پس باور سپرد و بد که لوزه بر اندام او افتاده مهاجر گفت من ترا شجاع ترین اهل کوفه میدانستم این چه حالست
که در تو مشاهده میکنم حرکت چنان هست که تو کان کرده ولیکن خود را در میان بهشت و جهنم میزدی بدین وجهت با
اخبار کردیم و اگر مرا پاره پاره کنند با بسوزانند اخبار جهنم نخواهم کرد پس مردانه اسب ناخست و بخد مت جناب سید
شافت و گفت خداوند توبه میکنم توبه مرا قبول کن بدرستی که دلهای دوستان نورانی ساکنندم و فرزندان پیغمبر نورانی
در پیمن افکنند پس گفت باین رسول الله منم که نکذاشتم که بر کوی و تریای این مکان او دم ولیکن نمیدانستم که ایشان با تو چنین
خواهند کرد اما توبه من قبول میشود حضرت فرمود بلی اگر توبه کنی خدا توبه تو را قبول میکند گفت باین رسول الله پس شهادت
ده که اول من بچنان این کافران بروم چون دستوری یافت رجز خوانان بمعمر که در آمد و لشکر مخالف را ندا کرد که ای اهل کوفه
ما دران شما بمانم شما اگر فرار شون این بنده شایسته نیکوکار را بوعده خود روغ خود طلبید بد و اکنون شمشیر بروی
او کشیده اید و او را رخصت بر گشتن نیز نمیدهد و اب فرات را که یهود و نصاری و مجوس و سک و خوک می اشامند و او
و اهلبین او را نمیدارند چنین پاداش پیغمبر خود را داد بد خدا شما را از قشتکی روز قیامت نجات ندهد چون کافران او را
نشانه نبرهای خود کردند بخد مت حضرت برگشت که و داع کند پس عمر بن خطاب نیز در کان گذاشت و بجانب لشکر امام
مؤمنان انداخت و گفت کواه باشد که اول کسی که نبر بسوی ایشان انداخت من بودم پس بیک دفعه جمیع کافران نبرهای
شفاق از کانهای نفاق بسوی امام افاق انداختند و کسی از اصحاب انحضرت ماند که در این حمله مجروح نشد و بروایی
در این حمله پنجاه نفر شربت شهادت از جام سعادت چشیدند و بسیار شهدا ملحق شدند حضرت فرمود با اصحاب
خود که مردانه باشید که این نبرها رسولان این گروه خدا را بسوی شما پس حرکت باین رسول الله چون اول من بر سر راه تو
آمده ام میخواهم دستوری دهی که اول من بر سر راه تو آمده ام میخواهم دستوری دهی که اول من در راه تو کشته شوم چون
رخصت یافت بمعمر که قتال شافت رجز میخواند و شجاعان معمر که نبرد را بر خاک هلاک می افکند تا آنکه چهل نفر از ایشان را
بیجهنم فرستاد و بروایت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد و چون اسبش را پی کردند پیاده جنگ میکرد
تا او را از یاد او بردند و اصحاب حضرت او را از معرکه در آورده بخد مت انحضرت آوردند هنوز وقتی از جبهات در او باقی
بود و خون از درگهای او میچشت امام حسین دست مبارک بروی او کشید و فرمود که چنانچه مراد تو را حرام کرده است در
دنیا و عقبی ازادی و گویند که ابوب بن سرح او را شهید کرد و بعد از آن پاک از اصحاب انجناب می آمدند و رخصت
مطلبیدند و ان امام مظلوم را و داع میکردند و میگفتند که السلام علیک باین رسول الله حضرت فرمود و علیک السلام
برو که ما نیز نزدی از عقب تویی ایتم و این ابرو میخواند فتم من فضی فجه و منهم من یبظرو ما بدلا و ابدا یعنی پس بعضی
مرا خیر داد و بعضی انتظار میکنند و بدل نکردند بن خود را و درین خود ثابت قدم ماندند و موافق روا با
معبره بسیار دران وقت میان آسمان و زمین پر شد از ملائکه که بنصرت انحضرت آمده بودند و حضرت قبول نکرد
و اخبار شهادت نمود بروایت دیگر چنان آمدند و عرض نصرت خود کردند حضرت با انمود پس بر پیمن حضرت هادی
که از عباد و زهاد و بندگان شایسته رب العباد و فاری ترین اهل زمان بود بعزم جهاد بیرون رفت و رجز خوانان
در برابر مخالفان ایستاد و گفت نزد یک من بیایند ای کشندگان مؤمنان و ای غافلان اولاد پیغمبر پس سوی نفرز ایشان
را بر خاک هلاک انداخت و سرخ رو بر وضه رضوان شافت گویند که نزد پیمن معقل در مقابل او آمد و گفت کواه مید
که تراز کراه کنند کافی بر گرفت بیام با هله کنیم و هر یک از ما و تو که دروغ گو باشیم بتیغ دیگری کشته شویم پس بن حضرت
برو بر نزد و اثر نکرد و بر برضی دیران لعین زد که خودش را شکافت و بمقرش رسید و بر زمین افتاد پس بچهرین
اوس از اصحاب پسر زباده بر بر حمله آورد و او را شهید کرد و بعد از آن پشیمان شد و پشیمانی سودی نداشت پس

در بیان نوحه آن امام مظلوم شیخ

بن عبد الله کلی و محسن مبارک طلبید و زن و مادر و همراه بودند و مادر سعادتمند او در محراب و مقابله او را ترغیب میکرد چون بعرضه کار نداد و آمد که روی از آن شرار طعنه شمشیر خود گردانید و بسوی مادر و زن خود برگردید و گفت ای مادر از من راضی شدی یا نه بنان زن گفت ای فرزندی از تو را من میترسم که در باری امام حسین کشته شوی زنش گفت که مادر ای پدر و غریب مکه مادر گفت ای فرزندی من او را من و جان خود را فدای حسین کن مادر روزی امت نزد خود شفیع نو باشد پس برکش و در دیوای جنات غوطه خورد و مردانه محراب کرد تا نوزده سوار و دوازده پیاده از آن اشقیای بجهنم فرستاد پیش نهاد او را قطع کردند مادرش چون آنحال را مشاهده کرد عمو و خیمه را گرفت و منوجه معرکه شد و میگفت پدر و مادرم فدای تو ای برای حرم محترم حضرت رسالت جنات کن تا شهید شوی و سعادت ابدی در باری آن پسر بنان اختر هر چند مبالغه میکرد که مادر برگرد قبول نمیکرد حضرت امام حسین چون آنحال را مشاهده کرد فرمود که خدا شما را جزای خیر دهد که در باری اهل بیت رسالت و قبضه فرونگد از شهیدای بن صالحه برگردد که بر زنان جهاد را بنست چون وهب شریب شهادت چشید زنش پشیمان شد بنزد او و پدر و روی او گذاشت و خال از روی او دور میکرد شمر و احوال غلام خود را امر کرد که عمو پی بر سران بچا زد و او را بشویش ملحق ساخت و در حدیث حضرت امام زین العابدین وارد شده است که این وهب اول نصاری بود او و ملائکه بدست حضرت امام حسین مسلمان شدند چون بمعرکه رفت هفت هشت نفر از آن ملائکه را بقتل آورد بر آن دگر بست و چهار نفر پیاده و دوازده سوار از آن منافقان تا بکار و طعنه تنگ انداز که در ایند چون از بسیاری جراحت از کار ماند او را زد کرد و بنزد عمو بن سعد بردند آن ملعون حکم کرد او را کردند و سرش را در میان لشکر حضرت انداختند مادرش شمشیر او را گرفت و منوجه لشکر مخالفان شد حضرت فرمود که ای مادر وهب بنشین که خدا جهاد را برداشته است از زبان بشارت باد که نو پسر نو در بهشت با جدم عمو خواهد بود بروایت دیگر سر فرزند خود را برداشت بسوی لشکر مخالفان انداخت و بگفت از ایشان را هلاک کرد پس عمو و خیمه را برداشت و کس را بقتل آورد حضرت فرمود که ای مادر وهب برگرد آن بنان زن برکش و گفت خدا را اماند مرا قطع مکن حضرت فرمود که ای مادر وهب خدا تو را تا اماند نمیکرد اند تو بایدت در خدایت حضرت رسالت خواهد بود در اعلا درجه بهشت پس عمر بن خالد از دی منوجه جنات گاه شد و مقابله کرد با خود را بشهد شهادت شهر بن کرد ایند و بعد از او پسر او خالد بیرون رفت و جهاد کرد تا شهید شد بعد از او سعید بن خطابه تمیمی بشوق و باض وضوان منوجه قتال آن کافران کرد پدر و پسر از آن منافقان را برای عجم فرستاد تا آنکه پسر او شهید شد و بعد از او عمو بن عبد الله مدحی شمشیر کشید و مردانه و بمعمر که کار نداد و بسیاری از آن گاه و بجا حیات بیرون کرد تا آنکه بضریت مسلم ضبابی و عبد الله بجلی سعادت شهادت فایز گردید پدر و پسر مسلم بن عویجه که از ظریفها و علماء و بزرگان اصحاب سید شهید بود بزم شهادت یاد در میدان سعادت گذاشت و قتال بسیار کرد و روی از آن بهره بخنای از بجهنم فرستاد چون بر زمین افتاد جناب امام حسین با حجب بن مظاهر بر سر او رفتند هنوز متقی از حیات او باز بود حضرت فرمود که خدا رحمت کند را ای مسلم تو بصادق شهادت فایز گردیدی و آنچه بر تو بود بجای آوردی و آنست ما از عقب نوی ایتم حبيب گفت بر مادرشوار است دهن تو بر آنحال بشارت باد تو را بهشت مسلم با صدای ضعیف گفت خدا تو را بخیر بشارت دهد حبيب گفت اگر نه آن بود که من بنویز و دی بنو ملحق میشدم هر آنکه میگفتم که با حق خواهی و بدست کنی مسلم گفت که وصیت من آنست که دست از باری این بزرگوار بر نداری تا جان خود را فدای او کنی اینرا گفت و روح شایسته پیا ل شهادت بسوی ایشان قدس پرواز کرد پس کثیر مسلم فریاد برآورد که یا سیداه یا بن عویجه بیرون صدای شہون او بگوش لشکر محسن رسید از شادی خروش برآوردند شہین بن ربیع ایشان گفت مادرهای شما بمرگ شما بنشینند بدست خود بزرگان خود را میکشد و عزت خود را بجلالت بدل میکند این بزرگوار که بکشتن او شادی میکند بی مردانگیها در جهاد کافران کرده و حق ما بر اسلام و مسلمانان دارد بروایت حضرت امام زین العابدین پس زهر بن بنی بجلی قدم در میدان شهادت نهاد و در جز خوانان داد مردی داد و نوزده نفر از آن کافران از بجهنم فرستاد تا آنکه شریب شهادت نوشید و با علای در جات سعادت رسید بروایت دیگر صد و بیست نفر از مخالفان را بقتل رسانید تا آنکه بضریت کثیر بن عبد

در بیان نوع جان فدا و مظلوم و غافل

۳۴۲۰

سعی و مهاجرین اوس همی می نهادند و سپید پس حضرت فرمود که خدا ترا از رحمت خود دور نگرداند و غافلان ترا در دنیا و عقی
بیدارین عذابها معذب گرداند و شهادت و هم بعد از این روایت بر وجه دیگر مذکور خواهد شد و بعد از او حبیب بن
مظاهر سدی قدم در میدان جهاد نهاد و سی و یک نفر از ان اشقا را بسفر فرستاد بر وایت دیگر شصت و دو نفر از ان بدینجا
بدرکات نهران فرستاد تا آنکه حصین بن نمیر او را بدرجه شهادت رسانید بر وایت دیگر بدین حرم او را شهید
کرد و سرش را بگردن اسب خود او بخت چون داخل مکه شد پس حبیب که کوکی بود او را بقتل رسانید و بعد از شهادت
او خروشی از اصحاب آنحضرت برخاست امام مظلوم فرمود که نزد خدا میدانم جان خود و جان حامیان اصحاب خود را و منرا با نرا
از خدا بطلبم پس مالک بن انس کاهل قدم سعادت در میدان شهادت نهاد و هجده نفر از ان سنگین دکان را برای نهران
فرستاد و خود سرخ رو بر باض هشت شصت بعد از ان زیاد بن مهاجر کندی بر ان طاغیان حمله آورد و نوه نفر ایشان را بقتل
رسانید و خود را بر باض جان کشید بعد از او هلال بن حجاج در امواج حرب غوطه خورد و سیزده کس را بقتل ایدار با بقتل
در کتاف فرستاد و خود را با بر شهدا ملحق گردانید بر وایت دیگر ناثر در ترکش داشت بسوی مخالفان انداخت
چون نبرهای او تمام شد دست بغاثمه پنج ایدار آورد و سیزده نفر را بسفر فرستاد پس سنیهای او را شکستند و او را دستگیر
نموده بنزد عمر بن خطاب بردند و حکم ان ملعون او را کردند و بعد از او نافع بن هلال بیرون رفت و جمعی از ایشان را بقتل
آورد و مزاحم بن حرب او را شهید کرد چون در هر حمله جمع کثیری از ان اشقا تا بود میشدند عمرو بن حجاج با عمر ملعون
گفت که مصلحت در مبارزت نیست و میباید بیکدفعه بر ایشان حمله او و بد عمرو را می او را پسندید و حکم کرد که بمبارزت
بیرون نروند و همه بیکدفعه حمله آوردند پس شمر لعین با اصحاب خود بر مپسره لشکر سعادت اثر حمله کرد و دوشکمر
آنحضرت سحر و دوسوار بیش نمانده بودند ایشان قدم ثبات استوار داشتند و بر هر طرف لشکر مخالف که حمله میکرد
ایشان میکرد چنانچه پس عمر حصین بن نمیر را با پانصد نفر اندازیدد شمر فرستاد و ناره حرب مشعل کرد بد و ناظر حین
کردند چون خیمهای حرم محترم بیکدیکر متصل بودند از یکجانب بیشتر حمله نمیتوانستند و در عمر حکم کرد که سرافات عصمت
ار باد و او در چون منوج این جرات و بیشتر میشدند اصحاب حضرت از میان خیمها در آمده بسیاری از ایشان را بچشم
فرستادند بعد از مشاهده انحال عمر حکم کرد که آتش در خیمها نند حضرت فرمود که بگذارید که آتش بچیمها زنند که چون چنین
کنند راه ایشان از انجانب مسدود میشود و چنان شد پیوسته اصحاب یکبار را خپا و آنحضرت در غائله ان اشرار کفار
میکوشیدند و یک نفر از ایشان که شهید میشد را تکران ایشان مینمود و ده نفر و صد نفر که از جنود نامسدود و عمر مرد و یک کشته میشدند
هیچ نمیدادند چون اصحاب آنحضرت بسیار شهید شدند و خبرک مخالفان زباده شد ابو ثمامه صابری بخدمت امام مظلوم
آمد عرض کرد یا بن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر مخالف بنو زید پاک شدند و میخواهم که جان خود را فدای تو کنم و میخواهم که نماز
ظهر را با تو در بایم که نماز و داع است چون حضرت سید شهدا نام نماز را شنید اهی سرد از سینه پرورد بر کشید و سر با نجا
بلند کرد و فرمود که نماز را بباد ما آوردی خدا ترا از نماز گذارند کان گردانند بل اول وقت نماز است و این کافران مهملی بطلبید
که ما نماز را بجا آوریم چون التماس کردند حصین بن نمیر گفت که نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای خدا رکهار
نماز فرزند سید بر و مقبول است و نماز چون نوافق نابکاری مقبول است این نمیر و خشم شد و بر حبیب حمله کرد حبیب
شمیری بر روی اسب و زد و ان ملعون از اسب در کرد بد حبیب خواست که او را بقتل آورد اصحاب او هجوم آوردند و ان
لین در بیرون بردند و هر بن فین و سعید بن حنفی و عبدالله در پیش روی آنحضرت ایستادند و جان خود را فدای ان
جان عالمیان کردند حضرت با بقیه اصحاب خود بجماعت نماز کردند بعنوان نماز خوف و هر ثیر و نوره که از جانب لشکر مخالف
بسوی آنحضرت می آمدان دوزر کواریان قبول میکردند تا آنکه سعید بن عبدالله سعادت نمود از بسیاری جراحت نیرو و نیر
بر زمین افتاد و میگفت خداوند ان لعنت کن ایشان را مانند لعنت عاد و ثمود خداوند اسلام مرا پیغمبر خود برسان و او را
اعلام نما انچه از ان با فتم در حضرت فرزند دیندا و خداوند امن پاری فرزند ان پیغمبر نو کردم مرا بر رحمت خود امیدوار
کردن چون شهادت نوشید سیزده نیرو در بدن او بود و نیز از جراحتهای شمشیر و نیزه بعضی گفته اند که حضرت را قتر

در بیان فواید و احوال و مظلوم و ستمگران

۵۴۲

نماز جماعت ندادند و هر يك جدا نماز كردند پس عبد الرحمن بن عبد الله بن زبیر با جمعه مردانكی گذاشت و قتال كرد
 تا شهید شد بعد از او عمر بن قریطه انصاری جان خود را فدای شهید شد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و جفا
 میکرد و هر تنه و شمشیر و نیزه که منوچهر بن امام کبیر میکرد بجان میزد و نمیکذاشت که با آنحضرت اسبی برسد چون از آنجا
 دوامد گفت باین رسول الله با و قایمید خور کرد حضرت فرمود بلی چون داخل بیست شوم نود و بیست روی من بخوابی
 بود اکنون رسول خدا را از من سلام برسان و بگو که من نیز بروی میبرم چون ازاد کرده ابوذر غفاری که غلام سپاهی بود بعد
 آنحضرت آمد و در خصصت جهاد خلیف حضرت فرمود که من ترا خصصت میدهم که برگردی گفت باین رسول الله من در غمت و
 رخت و خدمت شما بر قایمیت گذرانیدم اکنون که هنگام محنت و بلا است از شما جدا نمیشوم باین رسول الله میخواهی که من باین
 روی سپاه و حسب ثناء و بوی اگر شهید شوم و سفید رو و خوش بود داخل بیست شوم بخدا سوگند که از شما جدا نمیشوم
 تا خون سپاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط کرد آنرا بر رخصت جهاد یافت و مردانه بمقتال اعدا شامت و داده مردانکی داد
 تا شهید شد بعد از شهادت آنحضرت بر سر او آمد و گفت خداونداری او را سفید کرد آن روی او را نیکو کرد آن را و او را بانی
 کاران محسوس سازم آن او و محمد و آل محمد جدا میهند از آنحضرت امام زین العابدین منقول است که مردم آن قبیله که شهید
 و دفن میکردند بعد از ده روز چون او را در یافتند بدعای آن امام شافع بوی مشام از او ساطع بود و بعد از او عمر بن خالد حبشی
 چند مدت آنحضرت آمد و گفت باین رسول الله سر د ستوری ده که با صاحب خود ملحق شوم و شهادت نورانیم حضرت فرمود
 برو که در همین ساعت ما نیز بنویس و میثاق میثاقیم ان سعادتمند جان کرامی در کف فدا و بعد از غائله بسیار شهدای ابرار
 پیوست پس حنظل بن اسعد شامی آمد و سپرد و در پیش روی آن امام اخبار ابشاد بنی و تنزه و شمشیران کافران را بر
 روی و سینه خود خیزد و با او از بلند میگفت با قوم ای اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل اب قوم نوح و عاد و ثمود
 و الذین من بعدهم و ما الله بید ظالم للعباد با قوم ای اخاف علیکم یوم التناد یوم نولون مدبرین مالکم من الله من عاصم
 با قوم لا تغفلوا حسینا فیه تمک الله بعذاب و قد خاب من اقربی و اینها نصیحتی چند است که مؤمنان فرعون با قوم فرعون
 میگفت یعنی ای قوم من منیر سم بر شما ان عذابها که بر اینها گذشت و ارد شد مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و اضا
 که بعد از ایشان بودند و خدا میخواهد سستی برای بندان خود ای قوم من منیر سم بر شما ان عذاب و روز قیامت روزی که در
 از عیش و بگردانید بسوی جهنم و شما را از عذاب خدا نگاه دارنده نباشد ای قوم مکشید حسین را پس مناسحل کرد اند
 خدا شما را بعذاب عظیم تحقیق که ناامید است کسیکه بر خدا افرایند پس امام حسین گفت ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند
 ایشان مستوجب عذاب شدند در هنگامیکه نصیحت ترا قبول نکردند ترا و احباب ترا دشنام دادند اکنون چگونه مستحق
 عذاب الیم نباشند که بزکان دین را بقتل آوردند خطله گفت ندای نوشوم با ثواب خدا منیر سم و برادران خود ملحق نمیشوم
 حضرت فرمود که برو برای نود و خرت مها اگر بدیده است ایچه بهتر است اردنیا و انچه در دنیا است و مبروی بسوی ملک که زنا
 ندارد خطله گفت السلام علیک ای فرزندان رسول صاوه بر تو باد و بر اهلبیت تو خدا جمع کند میان ما و شما در هفت حادث
 حضرت فرمود این وان سعادتمند در دین برای حرب غوط خورد و عبادت شهادت و برگردید و ان مهالک دنیا خود را بیا
 بخت کشید پس سوید بن عمرو که بشارت حسب و کثرت نماز و عبادت معروف بود قدم در میدان نبرد گذاشت و غائله
 بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت در میان کشتگان افتاد چون شنید که آن امام مظلوم شهید شد تاریدی از روزه خود
 بیرون آورد و بنیم جانی که داشت جهاد کرد تا شهید شد پس بنی سلم مازنی بیای مردی در معرکه دوید و رخت از
 سرای فانی بیست جاوید کشید بعد از او قریه بن ابی قریه غفاری قدم اخلاص در میدان سعادت نهاد و بعد از حارث
 بسیار شهد شهادت چشید و بعد از او عمر بن مطاع جعفی باب تیغ ایدار اثر در حین حیات مخالفان انداخت و جفا
 در راه پیشوای اهل ایمان در باخت و بعد از او حجاج بن مسروق بای جلالت در میدان سعادت نهاد و بسیاری از
 کافران را با سفل در کتیران فرستاد و خلعت سعادت پوشید و شریعت شهادت نوشید بعد از او جناده بن حارث
 رو عبدان آورد و بعد از حارث بسیار شهدا ملحق شد بعد از او عمر بن جناده بشف شهادت فایز گردید و بعد از

او

کتاب انوار المصابین

او عبد الرحمن بن عروه شریک شهادت نوشید و بعد از او عابس بن شیب شاکری با شویب مولاى خود گفت که ای شویب چه در خاطر داری گفت مثالی خواهم زد تا گشته شوم عابس گفت من بتوانم کان نداشتم چون این سعادت یافته بروی خود اسام و از او رخصت طلب عهده خود را تازه کن و مهیای سفر آخرت شو که امروز روز نیست که باید حسب الفد و در رخصت لغت سحر غایتی را که بعد از این علی بن محمد بود و حساب روز جزا در پیش داریم پس عابس بقدم اخلاص و یقین و ایمان بخت امام ثومنان آمد و گفت با این رسول الله امروز هیچکس از خویش و بیگانه من نزد من از تو عزیز تر نیست و اگر میتوانم دفع غایم گشتن و ستم را از تو بچیزی که نزد من از جان عزیز تر باشد هر آنکه میگویم بر تو سلام میکنم و تو را و دایع میبخشیم و نور آگاهی بدهم که بر طریق جلت و بیدار تو تا بنم ایضا گفت و شمشیر از خلاف کشید و مانند شهر و باهل خلافت آورد و هیچ بن تمم گفت که من چون دادم که او با شیخ برهنه خنجر را رویش گشود و او را در مصر که مشاهده کرده بودم گفتن آنها الناس این پسر شب است شریک شهادت بجای که بسوی شما می آید مبادا که کسی مقابل آورد پس آن نامردان فریاد کردند و هر چند مبارز طلبید هیچکس جرأت نکرد که بیرون رود چون عمر دیکه که کسی جرأت مبارز نشا و نمیخاید گفت او را سنگباران کنند چون عابس نامردی ایشان مشاهده کرد تن بکشتن داده خود و زره را انداخت و مانند شهر زبان با تن برهنه بان دروازه صفایان حمله کرد و هر طرف که روی آورد زبانه از دست و پایش او میگریختند تا آنکه آن نامردان به اسلحه و جفا بدانش را خنجر کردند چون از مجادله عاجز شدند سرش را ببنج کین جدا کردند و چندین کس بر سر او قراع کردند که هر یک میخواستند من کشته ام عمر گفت او را یک کس نمیتوانست کشت بجراح همه لشکر کشته شد پس عبدالله و عبد الرحمن غفاری بخند من آن شاه شهید آمدند و گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله بخندت تو آمده ای که جان خود را فدای تو کنیم حضرت فرمود که سر جاپیش بپاشد و مهیای شهادت شود بنزد امامند و قطرات اشک حسرت آرد بده باریدند حضرت فرمود ای فرزندان برادر سبب کثیر شما چیست بخنداسو کند که آمد و ارم که بعد از یک ساعت دیگر بدیده نما روشن و دل شما شاد باشد گفتند فدای تو شویم بر حال خود که بهر نمیکنیم و لکن بر حال خیر مال تو که بهر میکنیم که مخالفان از هر طرف بتوا حاطه کرده اند و نمیتوانیم دفع شر ایشان از تو بکنیم حضرت فرمود که خدا جزا دهد شما را باندوهی که بر حال آن دارید یعنی جزای پرهیزگاران پس آنحضرت را و دایع کردند و بسوی میدان روان شدند و سرهای خود را در راه آن سرور و در باختند و سر عزت بر او ج و وقت افراختند چون اکثر اصحاب آنحضرت شهید شدند آنحضرت غلامی را که داشت در نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن بود از خدمت حضرت مرض شد و خود را بر صدف سپاد مخالفان زد و بسیاری از آن سپاه را و باز بر خاک هلاک افکند و آخر متبع ظلم و عدوان بر زمین افتاد چون حضرت بر سر او آمد بر او کربت و روی مبارک خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت و چشم کشود و نظر بر روی نورانی آن امام عالمیان افکند تبسمی کرد و مرغ روحش بر باض جان پرواز نمود پس زیاده بن شعیب آمدن تاخت و هشت تبر که داشت بسوی لشکر مخالفان انداخت و بان نیزه ایخ منافق را بجهنم فرستاد و هر تبر که می انداخت حضرت میفرمود که خداوند ایشان را بر نشانیها کن و در عوض آن بهشت را با و عطا کن پس ابو عمرو غسانی که از عباد و زهاد و قاریان قرآن بود خود را بر صدف مخالفان زد و جماعت بسیار از ایشان را هلاک کرد و عامر بن فضال او را شهید کرد پس سبف بن ابی الحرث و مالک بن عبدالله بخندمت حضرت آمدند و رخصت جهاد یافتند و بسوی بهشت شافتند چون بغیر اهلبیت رسالت و خویشان و اقارب که امام آن امام عالمیهام کی نمائند اهلبیت و اولاد اجماع آنحضرت و اولاد امیر المؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد جعفر بن ابی طالب و اولاد عقیل جمع شدند و یکدیگر را و دایع کردند و عازم حرب شدند اول کسی از ایشان که ابتدا بمثالیه کرد عبدالله بن مسلم بن عقیل بود از این عم نزدیک او خود ستوری یافته پادرمیدان نهاد و رجزی چندا اگر بروایت حضرت امام زین العابدین سه نفر از آن کافران را بقتل آورد و بروایت دیگر در سه حمله نود و هشت نفر از آن اشقیار را برای سقر فرستاد تا آنکه اسد بن حبیب و عمر بن مالک او را شهید کردند و بروایت دیگر دست خود را بر سر مبارک گذاشت تا گاه نامردی بنیری بسوی او انداخت که دست و پایشانی نورانی آن سید بزرگوار را بر هم دوخت ابو الفریح روایت کرده است که مادر عبدالله رقیه صبیحه حضرت امیر المؤمنین بود و بعد از او بروایت امام محمد باقر محمد برادر او و بخت

گاه در آمد و بطلب خون برادر جمعی از آن بدینجهان را بقتل آورد و بضرب ابوجرم اسدی و لغبط بن اباسن جهنی شربت
 شهادت نوشید پس جعفر بن عقیل و جز خوانان بمعرکه درآمد و پانزده نفر از آن مخالفان را بر خاک هلاک انداخت و بر واپس
 دیگر و نفر را بقتل رسانید پس بشرین سوط همدانی او را بدرجه شهادت رسانید بروایت امام محمد باقر معروف به بن عبد الله
 او را شهید کرد پس عبد الله بن جعفر عقیل پاد و میدان سعادت نهاد و هفده سوار از آن کافران غدار را بکشتن اسفل نار فرستاد
 و بضرب عثمان بن خالد جهنی خلعت شهادت پوشید بروایت دیگر بعد از او عبد الله بن جعفر عقیل بمعرکه درآمد و جمعی را بقتل
 رسانید و بضرب عثمان بن خالد و بشرین سوط بمنزله شهادت رسانید پس محمد بن ابوسعید بن عقیل بمیدان درآمد و بعد از
 کشتن جمعی بتبر لغبط بن اباسر جهنی عمر شریفش برآمد و بعضی روایت کرده اند که علی بن جعفر عقیل نیز در آن صحرا شهید املاخو کرد
 چون نوبت باو رسید جعفر و یاران سپید اول عهد پسر عبد الله بن جعفر قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و ده نفر از آن اشقیاء
 بیهم فرستاد و بتبع عامر بن فضال تمیمی شربت شهادت نوشید پس چون برادر بزرگ او بمعرکه درآمد و سر سوار و هیچکس
 پیاده را زهر ممت چنانید و بتبع عبد الله بن بطه شهادت نوشید و بروایت دیگر عبد الله بن برادر ایشان نیز در آن صحرا
 بدرجه شهادت رسید پس قاسم بن جعفر بن امام حسن که چهره مبارکش مانند آفتاب تابان میدرخشید و هنوز بمعد بلوغ
 نرسیده بود بتردعم بزرگوار آمد و در خصیت جهاد طلب حضرت امام شهادت او را در برکشید و آن قدر کربت که نزد پادشاه
 که مدد هوش کرد و هر چند آن امام زاده بزرگوار در طلب رخصت جهاد مبارک نمینمود حضرت مضایقه میفرمود تا آنکه
 بر پای عم بزرگوار افتاد و چندان بوسید و کربت و استغاثه کرد تا از امام حسین رخصت حاصل کرد و میدان درآمد و
 عرصه قتال را از نور جمال خود روشن کرد و با آن خورده سالی در بان حمله می نمود و پیچ نفر از آن سنگین دکان چهار ابرصه فنا
 فرستاد و ای کوید که من در میان لشکر میروم که دهم کوی از لشکر امام حسین جدا شد و منوجه لشکر گاه کردید و نور از
 جبین مبین او می تابید و پیراهنی و زاری پوشیده بود و در غلدر پاکشده بود و بند نعل راست او کجفته بود و در آنحال
 عمر پسر سعد از دی گفت بخدا سوگند که میروم تا او را بقتل آورم گفت سبحان الله اهل ثوابان دارد که بر او ضربت بزنی بخدا
 سوگند که اگر بر من بشی حواله کند دست نمکشایم بدفع آن و این گروهی که او را در میان گرفته اند او را کافست پس آن ملعون بدید
 که اسب ناخ و ضربتی بر سر آن اما فراده مطهر زد که بر رو و افتاد و فریاد کرد که واعاء مراد و باب تا گاه دهم که امام
 حسین مانند عقاب آمد و صفها را شکافت چون شهبخت متباد بر آن کافران بی باک حمله کرد و بشی حواله عمر قاتل آن امام فدا
 مظلوم کرد آن لعین دست پیش آورد حضرت دست او را جدا کرد آن ملعون فریاد زد و لشکر اهل تقاض جمع شدند که آن ملعون
 از دست حضرت و ما کنند جنگ در پیوست و آن ملعون کشته شد و آن طفل معصوم در زهریم اسبان مخالفان کوفه
 شد چون حضرت آن کافر را زد و کرد بر سر فرزند کرامی را در خود آمد و بدید که پای بر زمین میساید و عزم پرواز اعلایین دارد
 و جوی اشک حسرت از پدهای مبارکش جاری شد و گفت بخدا سوگند که بر عم تو کراست که تو او را بیادای خود بطلبی
 و پاری تو نتواند کرد خداد و در کرد و اندازد و حمت خود آنها را که تو را بقتل آورد و ندوای بر گروهی که پدر و جد تو خصم ایشان
 باشند پس حضرت آن شهید معصوم را برداشت و سپنه اش را بر سینه خود گذاشت و پاها را بر زمین می کشید و او را
 برد تا در میان کشکان اهل بیت خود انداخت و گفت خداوند آتش دکان ما را بکشد و جمعیت ایشان را پراکنده گردان و احد
 از ایشان را مگذار و هر که ایشان را میسر ز پس فرمود که ای پسر عمار من وای اهل بیت و برادران من صبر کنید که بعد ازین روز که
 مذلت و خواری نخواهد دید و بیزیت و سعادت ابدی خواهید رسید بروایت حضرت امام زین العابدین آن امام زاده شهید
 سه نفر از آن کافران عیند را بعباب شد بد فرستاده بود و فریاد میروایت کرده اند و فضا دامادی او در کتب معتبره
 بنظر فخر نرسیده است پس عبد الله بن جعفر بن امام حسن قدم در معرکه نهاد و بتبع ابدار چهارده نفر از آن کافران غدار
 بدو اسفل نار فرستاد و بعد از آن فائده بسیار هانی بن شیب حضرت بر آن امام زاده عالمقدار ضربتی زد و شربت شهادت
 نوشید و پدید وجد بزرگوار خود ملحق گردید و بروایت امام محمد باقر حمله بن کاهل عبد الله را بدرجه شهادت رسانید
 و شهادت او بروایت دیگر بعد ازین مدکور خواهد شد پس ابو بکر فرزند امام حسن بمعرکه قتال شفاف و گروهی از آن

در بیان جزایان مظلومین و عارفان

مخالفان بر خاک هلاک انداخت تا آنکه بضرب عداقه بن عتبه غنوی با اهل بیت بزرگوار خود ملحق گردید و رخت از ستره فانی بهشت جاوید کشید پس برادران بزرگواران امام اخبار و خصص طلبیدند اول عداقه فرزند حضرت امیر المؤمنین که او را ابو بکر میگویند مقدم در میدان کارزار نهاد و گروهی از کافران برای حمله فرستاد و متبع عداقه بن عتبه غنوی پاژر بن بدر شربت شهادت نوشید و بر وایت امام محمد باقر بضرب نامردی از قبیله همدان بر پاخیزان افتاد نمود و بعد از او برادر بزرگوار او عمر بن علی حرم میدان کرد و اول قاتل برادر خود را پیچیدند و فرستاد پس در جوانان خود را بر صف منافقان زد و بسیار از ایشان را بر خاک هلاک انداخت تا آنکه بپدر بزرگوار خود ملحق گردید پس عثمان پسر امیر مؤمنان پای در میدان سعادت نهاد و خرم عمر بسیاری از ان کافران را بداد تا آنکه خولی اصبحی شیری بر جبین مبینان سپید مکن زد که از اسب در کرد و بدو سوار کرد و نامردی از فرزندان ابان بن حازم جدا کرد و در آن وقت از عمر شریفا و بیست و یک سال گذشته بود پس جعفر پسر امیر المؤمنین که جوان نوزده ساله بود بزم شهادت رو نمود و بر وایت امام محمد باقر خولی اصبحی شیری بر شقیقه پادیده ان سپید عدم النظم زد که بان نیز بوالد کبر خود ملحق شد و بر وایت دیگر بضرب هانی پسر شبت حضرت برای باقی شرافت و بعد از او عداقه پسر امیر المؤمنین بیاری برادر بزرگوار بمرکه کارزار درآمد و گروهی از اشقیبا را بقتل ابداد شربت تا کوار مرگ چشاندند و در آخر کار بقتل هانی پسر شبت خلعت بابرکت شهادت پوشید و بسیار شهداء اهل بیت رسالت ملحق گردید و گویند که در آن وقت از عمر شریفش بیست و پنج سال گذشته بود پس محمد پسر حضرت امیر المؤمنین نیز در آن معرکه شهید شد و شیوخ نه پیوسته و در بعضی دیگر از اولاد اجداد حضرت نیز خلاف کرده اند و از وایت حضرت صاحب الامر معلوم میشود که از برادران امام مظلوم پنج نفر در آن صحرای شهید شدند عباس و جعفر و عثمان و محمد و عداقه رضوان الله علیهم اجمعین و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده اند که مادر عباس و جعفر و عثمان و عمر و اولاد امیر المؤمنین که در صحرای کربلا شهید شدند ام البنین دختر حرام کلابه بود چون در مدینه خبر شهادت ان بزرگواران با و رسید هر روز بغیر شان بقیع میرفت و بر فرزندان شهید خود نوحه و نندبه میکرد و اهل مدینه بصدای گریه و نوحه او میگریستند حتی مردان با ان شفاوند و عداوت که با اهل بیت رسالت داشت از ندیده او بیتاب میشد و میگریست و عباس از همه برادران خود بزرگتر بود بحسن و جمال و صباحت و شجاعت و قوت و شوکت و شومندی و بلندی قامت از اهل زمان خود ممتاز بود چون بر اسبان بلند سوار میشد پایهای او بر زمین میکشید و او را ماه بقیع میگویند و در آن روزان بزرگوار صلوات حضرت سید اخبار بود چون عباس دید که کسی بغیر از ان امام مظلوم و فرزندان معصوم او نماند بخندت برادر نامدار خود آمد و گفت ای برادر مرا رخصت فرمای که جان خود را فدای تو گردانم و خود را بدر و جبهه شهادت رسانم حضرت از اسماعیل سخنان جان سوزان برادر مهربان سید ابی اشک خونین از دپدهای حق بن خود روان کرد و گفت ای برادر تو عداوت منی و از رفتن تو اشک من از هم میپاشد عباس گفت ای برادر بزرگوار سینه من از گشته شدن برادران و پاران و دوستان شک شده است و از ندید ملول شده ام و از زومند لغای حق ثانی گردیده ام و دیگر تاب دیدن مصیبت دوستان ندارم و میخواهم در سلب خون برادران و خویشان دمار از مخالفان برآورم ان امام عزیز فرمود که اگر البته عازم سفر اخروی گردیده ای برای پرودگان سرافت عصمت و کودکین اهل بیت رسالت تحصیل کن که از تشنگی بیتاب گردیده اند عباس بنزد پان سنگین دکان بپهارفت و گفت ای پسران اگر بکان شما ما گاه کار هم زمان و لطائف ما چه گاه دارند برایشان رحم کنید و شربتانی بایشان بدهید چون دید که نصیحت و پند در ان کافران اثر نمیکند بخندت حضرت بر گشت تا گاه ان خیمهای حرم صدای العطش بگوش او رسید بیتاب شد و بر اسب خود سوار شد و نیزه و مشک برداشت و متوجه شطرافان گردید چون بنزد یک نفر رسید چهار هزار نامرد که براب موکل بودند در ان غریب مظلوم داد و دهان گرفتند و بدن شریفش را نیز با و ان کردند و ان شهر بیست شجاعت خود را بران سپاه به قیاس زد و هشتاد نفر از ایشان را بزنشمار زمین افکند و خود را با ب و سامند چون کفی از اب بر گرفت که بهاشامد تشنگی ان امام مظلوم و اهل بیت او بیاباد او و جاب را بچخت و مشک را بر کرد و بر دوش خود کشید و بکن کتان خود بپهار حرم گردید ان کافران به اسرا و راه بر او گرفتند و بر دوا حاطه کردند و با ایشان عماره میکرد و راهی پیچید تا گاه بزمید

و بستر خاک افشانند و در بقیع نازند از قبیله قریظه بنی قریظه که از قبیله قریظه بنی قریظه است

در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

۱۴۲

و رفا از کین درآمد و حکم بن طفل تیرا و آمد که در ضربتی بران سپید بزرگوار زدند و دست راست او را جدا کردند و شمشیر
شیاحت و فحال حدیقه امامت مشان را بردوش چپ کشید و شمشیر را بدست چپ گرفت جهاد میکرد و زاه می پیچود تا
حکم بن طفیل ضربتی بر او زد و دست چپش را جدا کردند و فرزند شمشیر خدا مشان را بدندان گرفت و اسب را سپید و ایند که برا
بان لب تشنگان برساند تا که تیری بر مشان خود و آب بر زمین ریخت و پیوسته پیوسته پیوسته او آمد و از اسب در کرد
پسند کرد که ای برادر بزرگوار برادر باب و بر وایت دیگر نوافل بن ازوف عجمی بر سر او زد که ببال سعادت بر پا ضربت
پرواز کرد و آب کوثر از دست پدر بزرگوار خود نوشید چون امام حسین صدای آن برادر بنکوار کردار را شنید خود را با و رسانید
چون او را با فحال مشاهده کرداه حسرت از دل پرورد برکشید و فطرات اشک خونین از دیده بارید و فرمود الان آنکس ظاهر می چ
دو انوقت پشت من شکست و بر وایت حضرت امام جعفر صادق خاتم النبیین عرض داد دست دو بال با و کرامت کرد که در پا ضربت
بان بالهای سعادت پرواز میکند چون عباس شهید شد و کسی از اهل بیت رسالت بغیر او را در کرامت آنحضرت نماند علی اصغر که بعد
اکبر مشهور است بزرگوار پدر بزرگوار آمد و هانک سیدان کرد و از خورشید ملک امامت در آن وقت هجده سال از عمرش پیش
گذشته بود و بیست و پنج سال نیز گفته اند و اول اصح است و در حسن و جمال و فضل و کمال عده بال خود داشت و بصورت شبیه
قرین مزیم بود بحضرت رسول و هرگاه اهل مدینه مشائخ لغای آنحضرت میشدند بفرزندان امامزاده سلام علیهم السلام می آمدند و
بیحال با کمالش نظر میکردند حضرت امام زین العابدین فرمود که چون آن امام زاده عالی شایسته سیدان طاهر زار شد حضرت با آنها
اخبار از دیده های مبارک فرود ریخت و در بیان آسمان کرد ایند و گفت خداوند تو گواه باش بر ایشان که فرزندان حضرت رسا
و شبیه ترین مردم در کفایت و صورت و سیرت با آنحضرت بسوی ایشان میرود و هرگاه ما مشائخ لغای پیغمبر نبوسیدیم بسوی جمال
او نظریه کردیم خداوند بر کفایت و سیرت و افاضات منع کن و ایشان را بر آنکند کردن و افاضات از ایشان را حقی میگردان که ایشان ما را طلب
کردند که باری کنند و شمشیر کن بر روی ملکشدند پس حضرت بر عمر بنانک زد که چه میخواهی از ای بدترین اشباح دارم تو را قطع کند
و هیچ کار تو را بر تو مبارک نکردند و بعد از آن بر تو مسلط گردانند کسی را که تو را در میان ریخته آب میخورد چنانچه رحم مراقط کردی و
قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی پس با و از بلند این به را که در شان اهل بیت نازل شده است تلاوت نمودن
استاد صطفی آدم وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریه بعضی واقعه سه پیچ عا به پس آن شاهزاده نامدار و انما
زاده عالی تبار مانند خورشید تابان از افق میدان طالع گردید و عرصه نبرد را بنور جمال خود منور گردانید و جمیع لشکر کج
حیران جمال ان قناب اوج عزت و جلال گردیدند چون بهمان میدان رسید چنانکه مبارز طلبید کسی جرأت محاربه او
نمودن شهر پیشه همیای از بنام برکشید و ان لشتمان شفا و انعام راطعه شمشیرش بار خود گردانید و هر طرف که حمله
میکرد و هر که بر خاک هلاک می افکند و هر جانب که منوجه میشد از کشته پشته بلند میکرد تا آنکه بر وایت امام زین العابدین
چهل و پنج کس راطعه شمشیرش بار خود گردانید بر وایت معبره بگردد و بیست نفر از ان سیدان بدان با خنجر و بسوی عذاب
سفر فرستاد پس بزرگوار خود آمد و کفایت پدر و مهربان از تشکی بجان آمده ام و اگر شربت ای بیایم در ما از دشمنان
بر می آورم حضرت امام حسین سبلاش از دیده بارید و گفت ای فرزندان چند سعادت نمند بر محمد مصطفی و علی مرتضی
و پدر و نود شوار است که ترا با فحال نشسته به پیشت و شربت ای بنو نوانند رسانند پس زبان جگر گوشه خود را در دهان
مهر نشان خود گذاشت و میگرد و انکشتی خود را بان فرزند دلین داد که در دهان خود گذاشت و فرمود که ای نور دین
بر و بچنان دشمنان دین که در این زودی از دست جد بزرگوار خود از حوض کوثر سیراب خواهی شد پس بازان جگر گوشه
سید شهدا و سبط شهنشاه خود را بر قلب لشکر اعدا زد و شصت نفر دیگر را از ایشان بدولت اسفل ثوران فرستاد و در
کا و منفذین مرقعه عیدی ضربتی بر سران سرور زد که بر روی زمین در افتاد و در کمر ناسب چسبید و اسب او را بهمان لشکر
مخالفان برد و ان بوجاهان پر جفا جگر که شه رسول خدا را بضر ب شمشیر پاره پاره کردند پس فریاد کرد که ای پدر بزرگوار اینک
جد عالمفاد مرا از کاسه سیراب گردانید که هرگز نشسته نخواهد شد و کاسه دیگر برای تو برگزیده و انتظار تو میکشد
بر وایت دیگر تیری بر حلق مبارکش آمد و سبلاش خون جاری شد تا که فریاد زد که ای پدر و مهربان بر تو باد سلام اینک جد

ی رہبانوں! جزا ملے مظلوم کو عرف

من رسول خدا را سلام می رساند و انتظار نمی کشد پس فرمود و مرغ و روح کثیر الفتن و وحش بر باض جان بر و از گرد چون سپید
بر سران شهید بیخ ستم و جفا آمد و او را با اغفال مشاهده کرد فطرات عبرات از دیدن با و بدو ای جان سوزان سینه غم اندوز بر
گفت خدا بکشید و همی را که نور اینا حق کشند و بکشند و بی جرات کردند و خدا و رسول و پر هتک حرمت حضرت و
و بعد از تو خال بر سر نه و زندگی دینار و ای گفت چون علی اکبر شهید شد پدرم زنی مانند آفتاب تابان بینا پاته از خیمه
محرم المحضرت بیرون دوید و فریاد و ادبلا و اشورا بر کشید و می گفت اینور دیده اخبار و ای بیو عدل افکار و ای حبیب طلب
برادر بزرگوار پس جسد مطهر آن امامزاده بزرگوار را در بر کشید و پرسیدم که اینخواهون کجاست گفتند زینب خواهر حضرت امام
حسین است ناکاه حضرت آمد و دست او را گرفت و بیوی خیمه بر کرد و ایند فرزند دلبد خود را برداشت و در میان سایر
شهید گذاشت و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که اول کسی که از فرزندان ابوطالب در انصحر اینخ اهل جفا کشته
شد علی اکبر بود و او ای گفت در اینحال پدرم که کودکی از سرادق عصمت و جلال بیرون آمد مانند خورشید تابان و دو گوش و
در گوش او بود و از وحشت و جبریت بجا نب داشت و بپنکر بیت و گوشوارهای او از اضطراب و بیم مایلز پد ناکاه هانی
بن شبست حرامزاده سنگین دل از لشکر جدا شد و ضربتی بران طفل معصوم زد و او را شهید کرد و شهر را بنومد هوش ایناد
بود و برای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت و مشهور داشت که مادر علی اکبر ایل دخترانی مره تقفی بود و از روایات معتبره
میشود که شهر بانور سان صحرای بود و در آنوقت در جوه بنود چنانچه در موضع دیگریان شده است چون دیگر کسی از اهل
بیت رسالت بفرزندان امام مظلوم و امام زین العابدین نماند و امام زین العابدین بهما بود و قدرت شمشیر بر داشتن نداشت
و با اغفال چون پدر غریب خود و انهاد پد شمشیر برداشت و خواست که بجانب معرکه روان شود ام کلثوم فریاد بر آورد که ای
نور دیده بجای امرویی امام زین العابدین گفت که ای عمه بزرگوار بگذار که جان خود را فدای پدر بزرگوار نامدار خود کنم
چون حضرت امام حسین از زاده فرزند کرامی خود خبر یافت گفت ای ام کلثوم او را مگذار که بمیدان رود که نسل من از او
نیم خواهد رسید و ذنب حضرت رسالت با و باقی بماند خلفه و جانشین من او خواهد بود پس امام شهید برای
اتمام حجت خدا فریاد زد ایا کسی هست که از حر حضرت رسالت دفع ضرر اهل شقاوت نماید یا خدا پرستی هست که در حق
ما از خدا بترسد یا فریاد می هست که در فریاد رسو ما از خدا امید ثواب داشته باشد چون محرم المحضرت صدای استغا
ان امام غریب را شنیدند صدای شبن و کمر پیوزاری از سر پرده های عصمت و طهارت بلند شد پس امام حسین بدو چشمه
حرم آمد و گفت که فرزند کودک من عداقه را بدید که او را وداع کنم و بعضی او را علی الصغر می نامند چون آن طفل معصوم
را بدستان امام مظلوم دادند او را بوسید و گفت و ای بر این کافران در هنگامی که جد تو محمد مصطفی خصم ایشان باشد
ناکاه حرمه بن کاهل نیری از کان کهن رها کرد بر حلقان امام زاده معصوم آمد و در دامن پدر بزرگوار خود شهید شد و مرغ
روحش بشاخ سدره المنتهی پرواز نمود پس حضرت کف مبارک خود را در زبیران خون میداشت که بر می شد و بیوی اسماء
می افکند و می فرمود که چون در راه خدا است این همه از راه سهل است حضرت امام محمد باقر فرمود که از آن خون قطره بر
زمین نیامد پس حضرت گفت خداوند این فرزند دلبد من نزد تو کثر از فرزندان نافع صالح نخواهد بود خداوند اگر در اینوقت
مصلحت در پاری مانند انقی این از راه را موجب تضاعف ثواب اخیرت ماکردان پس آن طفل معصوم را در میان شهدا
گذاشت بر روایتی در همان موضع دفن کرد و پر دکان سرادق عصمت را خلیه و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را
بثوابهای حقیقت تسلیم بخشید و صدای شبن از خیمه های حرم بلند کرد و صدای الوداع الوداع و ناله الفراق الفراق از زمین
باسمان می رسید پس سکنه دختر حضرت مقتدره ان سر کشید و گفت ای پدر بزرگوار بن بر لکه در داده و ما را بکه میگذاری
ان امام مظلوم کریمت و فرمود که ای نور دیده من هر که باوری ندارد بقیه من که با خود فرار میدهد ای دختر با و هر کس
خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا خواهد شد صبر کنید بر فضا های خدا و شکبائی و زید که بر روی دنیا
فانی مقتضی می کرد و نفیم ابدی اخوت زوال ندارد پس حضرت امام زین العابدین را طلب نمود و اسرار امامت و خلافت را
با و سپرد و او را خلیفه و جانشین خود گردانید و او را وصیتها نمود چون حضرت از شهادت خود خبر داشت پیش از توجه

مراقب کایها و سایر و دایع انبیا و اوصیاء را بام سلمه زوج حضرت رسالت سپرد که چون حضرت امام زین العابدین از کربلا برگشت
با و تسلیم نماید چون حضرت امام زین العابدین بیمار بود و صیبت نامر و ابغاص دختر خود سپرد که با حضرت برساند چنانچه در
حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون هنگام شهادت حضرت امام حسین بود پدر و خرن بزرگ خود فاطمه را
طلبید و نامه پیچید و وصیت ظاهره را داد زیرا که حضرت امام زین العابدین مرض اسهال داشت و مردم کان نمیدانند که
از آن مرض صحت پدید آید از صحت آنحضرت فاطمه وصیت نامه را با و تسلیم کرد و اکنون آن وصیت نامه نزد ماست پس
حضرت امام حسین کمر شهادت بر میان بست و بخدمت یحیی و ایمان و از روی شوق تلقای خداوند عالیهان و روان کافران
و منافقان او در و منافع و مناقب خود را بر جزا دامنه نمود و مبارز مطلبید و هر که در مقابل آن فرزند الله القالب می
آمد او را بر خاک هلاک می انداخت چون در یکی حرات نمیکرد که بمبارزت در مقابل آنحضرت در ابدان شهر خدا بر میخیزد
و میسوزان اهل کفر و فاحله میکرد و در هر جمله جمع کثیری بوی تنس المصیر میفرستاد و بهر جانب که حمله میکرد آنکس را بنوع
مانند مکر و ملخ از پیش او میگردانید و از هر جمله که بر میگشت محطه توقف مینمود و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و تشکی بر آنحضرت غالب شده بود و هر چند دم آبی از آن کافران مطلبید مضایقه میکردند پس عمر بن الخطاب گفت این فرزند از نزع
البطن است و این فرزند کشته میشود شبیه شما در مبارزت با او مقاومت نمیتواند کرد از همه جانب او را در میان گیرید و بپایان
کنید پس چهار هزار نفر کمانداران امام زمان را در میان گرفتند و راه آنحضرت و از خنجرهای حرم مسدود کردند حضرت ایشان
ندارد که ای کافران اگر این ندارید همیشه عرب چیده است شما با من کار دارید منوبه خنجرهای حرم چرا میشود شمر این
مردم را منع کرد که نزدیک حرم نروند و گفت زود کار و از باز بید که او بنکو کفویت و کشته شدن از تیغ او را تنگ نیست چون
تشکی بر آنجناب غالب شد بجانب نفرات روان شدند چون نزدیک آب رسید سواران و پیادگان آن کافران سر راه بان جگر
کوشه خبر البشر و نورد بده ساقی حوض کوثر گرفتند و ایشان را زاده از چهار هزار نفر بودند آن شهر خدا را بال تشکیب از
ایشان را برای جهم فرستاد صف لشکر را شکافت و اسب را در میان آب راند و با اسب خطاب فرمود که تو اول آب بخور و من
اب بخورم آن حیوان دهان از آب برداشت و انتظار میکشید که اول آن امام تشکیب اب بیاشامد چون امام کفی از آب برگرفت
که بیاشامد ملعونی فرمود زود که تو آب میاشامی و لشکر مخالف در خنجرهای حرم در آمده اند حضرت اب را رنجت و رو بچهار وانه
شد بد که آن خبر اصلی نداشت دانست که مفید شده است که روزه آن روز را از آب کوثر بدست حضرت خیر البشر افطار نماید
پس بگریه و اهل بیت رسالت و پرده گان سرادق عصمت و طهارت را وداع نمود و ایشان را بصبر و شکبائی امر فرمود و بوعده مشوا
غیر میثاقی الهی بشکین داد و فرمود که چادرها بر سر کنید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست
و شما را از شر اعدا نجات میدهد و نایب شما را بجهنم میگرداند و دشمنان شما را با انواع بلاها مبتلا میسازد و شما را بعبودیت
این بلاها در دنیا و عقبی با انواع نعمها و کرامتها مینوازند و بپایان رساند که دست از شکبائی بر مدارد و کلام ناخوشی بر زبان مینهد
که موجب نقص ثواب شما گردد پس آن شهر خدا را در بکر روی بمیدان هجا آورد و بر صف لشکر مخالف ناخست هر دوی
انداخت و بال تشنه و بدن خسته از کشته پشته میساخت و مانند بران خزان سرهای کافران را بر زمین میریخت و بفر
شمه پدیدار خون اشرار و فجار را با خاک ممر می آمیخت و وایت کرده اند که در آن روز بدست معجزه نای خود هزار و هشتصد
پنجاه نفر از آن اشقار بر خاک هلاک انداخت بروایت مسعودی هزار و هشتصد نفر را بسوی عذاب سفر فرستاد اما
بروایت این بابویده هزاران ناکان را بجهنم فرستاد و بروایت صاحب روضه الشهداء و زده هزار نفر را بسفر فرستاد
پس عمر بنیروز انداز او احکم کرد که انشاء شهدا را بر باران کنند بیکصد و چهار هزار کافر تر کین بسوی آن برگزیده رب العالمین انداختند
و انشد شهدا و راه حق تقم آن نیرهای اهل جود و جفا را بر روی و کلو و سینه مبارک خود میخیزد و در جهاد انداختن پیروز
و میفرمود که بدو عاقبت کورد بد پیغمبر خود را در حق و عزت او بعد از من کشتن هیچ بده خدائی پروا نخواهد کرد خدا سو کند که بنزد
دوست خود میروم و شهادت را در راه او سعادت خود میدانم و ای بر شما که حق تعالی در هر دو جهان انتقام مرا از شما خواهد کشید
حصین بن مالت هالت گفت بچه نخواستگام از ما خواهد کشید حضرت فرمود که چنان خواهد کرد که خود شمشیرها بر روی یکدیگر

در بیان فضل و کرامات و مناقب حضرت

۳۵۴

بود و اشهر آنست که شهر حرام زاده از سب بزرگوار آمد و خواست که سران سرور را جدا کند حضرت فرمود که میدانم که کنش
من تو خواهی بود زیرا که تو پیشی در خواب دیدم که سکان بر من حمله کردند و مرا میدردیدند و در میان سکان سلاطین
پیشی بود که بیشتر بر من حمله میکرد و جدم رسول خدا نیز چنین خبر داده بود آن حرام زاده در خشم شد و گفت مرا بس
تشبیه میکنی و در آن وقت تشنگی آنحضرت بنهایت رسیده بود و زبان شریش را از نیابت عظمی همچنان پستان حرام زاده
گفت که ای فرزند ابوبرابر تو دعوی میکنی که پدرم ساقی حوض کوثر است صبر کن تا تو را آب دهد حضرت فرمود که ای امر
میکشی و میدانی که من که ستمان حرام زاده گفت ترا اینک میشناسم مادر تو فاطمه زهرا و پدر تو علی مرتضی و جدم تو محمد مصطفی
است و ترا میکشم و پروا نمیکنم پس بدو از ده خربت سر مبارک آنحضرت را از بدن مطهرش جدا کرد و بر وایت و بکر حولی سر
آنحضرت را جدا کرد و اظهار آنست که هر سه ملعون شایان بودند اگر چه سنان و شمر و خیل فریب نداشتند پس اسب آنحضرت چون
مولای خود را و امام مؤمنان را کشته بدین کافران حمله کرد و چهل نفر را هلاک کرد و سر خود را بخون آنحضرت و تنگین نمود
و نمره زنان و فریادکنان بجانب خیمه ها روان شد و فریاد میکرد که وای بر گروهی که فرزند پیغمبر خود را شهید کردند و از حضرت
امام زین العابدین منقولست که چون آن امام مظلوم را شهید کردند اسب آنحضرت پستانی خود را بخون آنحضرت گذاشت
و فریادکنان بسوی خیمه های مردم دوید چون بخدات خیمه عصمت و جلالت صدای اسب را شنیدند سر و پای برهنه از خیمه
بیرون دویدند چون اسب را دیدند و آن شهسوار میدان خلافت را ندیدند فریاد و احسبناه و یا اماما برکشیدند و ام
کثوم خواهر آنجناب دست بر سر میزد و ندیده میکرد و میگفت و امجداه اینل حسین یون عمامه و رد او کشته بتبع اهل جفا در
حجرای کربلا افتاده و زینب خوانون خواهر آنجناب میگفت و امجداه این حسین فرزند لاری نواست که در خاک و خون غلطید
است و اعضا پیش از یکدیگر جدا شده است و دختران ترا اسیر میکنند بخدا شکایت میکنم حال خود را و محمد مصطفی و علی مرتضی
و بقره سید الشهداء و امجداه این حسین نواست که بتبع ولاد زنا شهید شده است و عریان در حجرای کربلا افتاده و اگر بناه
امروز جدم محمد مصطفی مرده است ای اصحاب عدا اینها ازین پیغمبر شما باند که بدست اهل جور و جفا گرفتار شده اند و در راه
معنیه وارد شده است که چون آنحضرت را شهید کردند بادی عظیم و زید و زین بلوزید و باد سباهی برخواست که هوا تیره
شد و آفتاب متکسف گردید مردم کان کردند که قیامت برپا شد و عذاب خویش نازل گردید پس برکت وجود شریفه حضرت
امام زین العابدین ساکن گردید این قولی است معتبر از حضرت صادق روايت کرده است که چون حضرت سید شهدا را
شهید کردند در مدینه صدای شنیدند که امروز بلا بر این امت نازل شد و دیگر شادی نخواهند دید تا فایم ال محمد مظاهر
شود و مینه شما را از غم و اندوه شفا دهد و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب خون کشتگان شما بکند پس اهل مدینه
از شنیدن این صدا بسیار بفرح آمدند و گفتند حادثه عظمی واقع شده است و ما نمیدانیم چون خبر شهادت آنحضرت
رسید و حساب کردند آن صدادرستی در مدینه ظاهر شده بود که روزی آنحضرت شهید شده بود پس حضرت فرمود که چون
امام مظلوم را شهید کردند در میان لشکر شخصی پیدا شد و فرمودند زود و مردم او را منع کردند و در جواب گفت که چگونه فریاد
و ناله نکنم حال آنکه حضرت رسالت الهیه است و نظر میکند بر احوال شما و آسمان و زمین میترسم که نفرین بر اهل زمین بکند
که جمیع اهل زمین هلاک شوند و من نیز در میان ایشان هلاک شوم پیران بدجنان میکنند که این مرد دیوانه است و جوی
ایشان از این صدا منتبّه شدند و گفتند بخدا سوگند آنچه ما با خود کرده ایم هیچکس با ما نمیکند پس جوانان اهل بیست را بر
این زیاد و لدا از ناگشتم پس هم انجا با یکدیگر بیعت کردند که با این زیاد خروج کنند و کردند اما فایده بخشید راوی گفت خدا
تو کردم که بود آن فریادکننده حضرت فرمود که جبرئیل بود و اگر مرخص میشد همراه بنفره میرد که روحهای آن کافران بجهنم پروا
میکرد و لیکن حق تقم مهلت داد ایشان را که گناه ایشان زیاد شود و عذاب الهی ایشان را در آخرت باشد بعضی از کتب معتبره از حضرت
امام زین العابدین روايت کرده اند که چون سید الشهداء را شهید کردند کلاغی آمد در خون آنحضرت غلطید و پرواز کرد بسوی
مدینه آمد و بر دیوار خانه فاطمه دختر جناب امام حسین نشست چون نظر فاطمه بان کلاغ افتاد دید که خون از او میچکید خروش
بر آورد و گفت این خبر شهدای کربلا را برای من آورده است چون اهل مدینه بر آن حالت مطلع شدند گفتند این دختر بیچاره

در بیان اولاد و فرزندان ائمه اطهار

۵۵۲

و پنجاه و پنج نفر گفته اند و در ایشان مبارک انحضرت از خضاب و سینه بود و دو عدد شهداء اهل بیت در آن معرکه خلا
اکثر بیست و هفت نفر گفته اند و هفت نفر از اولاد عقیل مسلم که پیش از معرکه شهید شد و جعفر و عبد الرحمن و پسران عقیل
و محمد و عبد الله پسران مسلم و جعفر پسر محمد بن عقیل و محمد پسر ابی سعید بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل از آن
گروه اند و سه نفر از فرزندان جعفر طیار و محمد و عون و عبد الله پسران عبد الله بن جعفر و نه نفر از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین
ع حضرت سید شهدا و عباس و پسر و محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابی راهب و عبد الله و صفر و محمد و صفر پسران حضرت امیر
المؤمنین ع و در ابوبکر اخلاقی کرده اند و چهار نفر از فرزندان حضرت امام حسن ابوبکر و عبد الله و قاسم و بشر و بعضی
بجای بشر گفته اند و از فرزندان حضرت امام حسین ع نیز مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار حضرت شهید شد
و بعضی ابی راهب و محمد و حمزه و علی و بکر و جعفر و عمرو و زید گفته اند و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گفته است که
نیز معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان ابوطالب بیست و دو نفرند و ابن نما از حضرت امام محمد باقر و روایت
کرده است که هفده نفر از فرزندان فاطمه بنت اسد را در آن صحرای شهید شدند و در زبانی که از ناحیه مقدسه بیرون آمد
از فرزندان امام حسین ع و عبد الله مذکور است و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و
محمد و از فرزندان امام حسن ابوبکر و عبد الله و قاسم و از فرزندان عبد الله بن جعفر و عون و محمد و از فرزندان عقیل جعفر و عبد
الرحمن و از فرزندان مسلم عبد الله و ابی عبد الله و محمد بن ابی سعید بن عقیل و ایشان هجده نفر میشوند و سست و چهار
نفر دیگر از شهداء در آن زیارت با اسم مذکور اند شیخ طوسی در مصباح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت من
دو روزها شورا بجماعت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم دیدم که در آن مبارک انحضرت منبر کرده و آثار حزن و اندوه از روی
شریفش ظاهر است و مانند مردی که از پدیده های مبارکش مبریزد گفتم یا بن رسول الله سبب گریه شما چیست هرگز در شما
گریه ای می آید فرمود که مگر ظالمی که امر و زجر و زبست مکر نمیدانی که در مثل این روز جد من حسین شهید شده است گفتم یا بن
رسول الله چه مفراتی در روزی این روز فرمود که روزی بداری بیست و دو روز در روز افطار بکن نه از روی شجاعت و تمام روز
روزه مدار و بعد از عصر یک ساعت بشرقی از اب افطار کن که در مثل این روز در این وقت جنگ ازال رسول منقضی شد و سی نفر
از ایشان و از ادکریه های ایشان بر زمین افتاده بودند که هر یک از ایشان اگر در جهات حضرت رسالت فوت میشدند انحضرت
صاحب تشریف ایشان بود پس حضرت انقدر گریست که محاسن شریفش بر شش فرمود که چون خدا نور را خلق کرد در روز جمعه
خلق کرد در روز اول ماه مبارک رمضان و ظلمت را در روز چهارشنبه عاشورا افزود و در آن روز حضرت امام حسین شهید
شد شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت سید شهدا بعالی مقام ملاه اصلا و حلت نمود عمر سرهای شهدا را
بر قبا اهل عرب قسمت کرد و با خوانین مکرمه اهل بیت و سالک قمر در همان روز منوجه کوفه گردانید و خود را و زید بکر ماند و ابدان
خیمه کشکان خود را دفن کرد و اجساد مطهره شهدا را در میان خالد و خون گذاشت چون آن ملاعینان رفتند اهل قاضیه
از قبله بنی اسد آمدند و بران جسد های مطهره دیدند نهی مکرر نماز کردند و دفن نمودند و جسد مطهر جناب سید شهدا را
در آن مکان شریف که الحال هست دفن کردند و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را در پائین پای انحضرت دفن کردند
و سایر شهدا را در پائین پای انحضرت دفن کردند و یک موضع عباس را نزدیک فراز در همان موضع که شهید شد و زید
دفن کردند بحسب ظاهر چنین بود اما در واقع امام را بنابر امام دفن نمیکند حضرت امام زین العابدین ع با عیال از امامت و جسد
مطهر انحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کرد این شهر آشوب روایت کرده که اهل قاضیه به یکفتمند که چون ما رفتم که ایشان
دفن کنیم قبرهای ایشان را کرده و ساخته میدیدیم و مرغان سفید نزد ایشان میدیدیم که پرواز میکردند از حضرت امام رضا
منقول است که امام زین العابدین ع مخفی آمد و بر پدید خود نماز کرد و انجمن بر او دفن کرد و بر کشتنای شعبان و مؤمنان بدانند
که واقعه از این شب بخت و مصیبتی از این فضاخوار از ابتدای عالم تا انتضای بنی آدم واقع نشده و نخواهد شد و باید که موقع
این امور باعث مریدان عارفان و شیعیان و محبان اهل بیت گردد زیرا که هر که در این دنیا مرتبه اش بر حق تعالی عظیم تر است بدو
او بخت و ابتلای او بیشتر است و دوستان خدا را از او مندا این بلا ها و شدت ها میباشند و پیوسته از حق تعالی بدو و خیر میترسند

در بیان احوال و احوال و احوال

۵۰۹

تهدید شدت مصیبت را مطالبند و آنها که دوست و معبود خود را شناخته اند سراپا خشن و آوار و آوار و آوار و آوار
 میدهند و بیبهای دنیا پیش ایشان راحت و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت ایشانست و بیبهای دنیا
 بیست سرگردند و بیب دوزخ سباسبها گشتند و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مدافعان و آوار
 عظیم کشیدند و حق تعالی برای کرامت پیغمبر ازاله مان از راهها و اهل بیت آنحضرت مقرر کرد و این که موجب دفع درجانات و
 ایشان کرده و اگر ایشان در هنگام نزول ملا از روی چشم دعاهای خود میگردانند و اگر دعا میگردانند که اینها
 بر زمین آید باز زمین سرنگون شود البته میشود و لیکن بقضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند و هر چند
 افواج ملائکه و جن بیاری آنحضرت می آمدند قبول نمیکرد و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان از روی منزلت آنحضرت میگردانند
 و آنحضرت در دل شاد بود و بر قن و در راه دوست گشته شدن و آن سخنان که بظاهر میفرمود برای اتمام حجت بران کافران بود چنانچه
 از اخبار پیش ظاهر شد و آن جمعی که در خدمت آنحضرت بودند و در شجر از درهای معرفت آن کجی علم ربانی با ایشان رسیده بود
 از روی شوق خود را بکشتن میدادند و از عالم نبوی و نبوت پرور انداختند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که حق تعالی مؤمن را
 پس از این ملائکه میگرداند و نیست بلامکران برای مؤمن و لیکن او را از کوری و شفا و ثواب آخرت بجا می دهد و فرمود که حضرت
 امام حسین در صحای که بلا کشتگان خود را بروی یکدیگر میگذاشت و میفرمود کشتگان ما کشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبران
 در حدیث معتبره میفرماید که حضرت امام حسین در روز شهادت با اصحاب خود گفت که حضرت رسول ص با من می گفت که ای
 فرزند کرامی زود باشد که ترا ببرد بسوی عراق و بسوی زمینی که در اینجا ملائکه می نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان یکدیگر را
 و آن زمین را عمو و اعمام و نوادگان و حواری و خواهرهای شما را که می خواهند از اصحاب خود که الهی جرات این نخواهند یافت پس این
 ابرو خواند با نار کوفی بر ذاب و بلا ماعلی بر اهرام پس افسوس بر نو و بر ایشان بر دو سلام خواهد بود پس حضرت امام حسین فرمود
 که ثار و باد شما را که ببرد پیغمبر خود میبرد و نزد آنحضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد پس اول کسی که در رجعت
 بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین
 خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد ظاهر شود پس بر من نازل خواهد شد و گروهی از آسمان که پیش ازین نازل نشد
 باشند و فرود آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و نکرهای ملائکه و محمد و علی و برادر من با جمیع ائمه علیهم السلام
 که همه بر اسبان ابلق از نور سوار باشند و مخلوق پیش از ایشان بر آنها سوار شده باشد پس حضرت رسول ص لوی
 خود را حرکت دهد و بدست قائم ماد دهد با شمشیر خود و بد آن حال مدتها در زمین بماند و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه
 از روغن و چشمه از آب و چشمه از شهر جاری گردانند پس امیر المؤمنین شمشیر حضرت رسالت را بمن دهد و بسوی
 مشرق و مغرب زمین فرستد که هر دشمنی خدا که باشد خوشتر از بر من و جمیع بنهارا بسوزانم تا آنکه جمیع بلاد هند را
 فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زندم میشوند بنو دانیال و یوشع را دست گشتند خدا و رسول ص
 حضرت با ایشان هفتاد نفر بسوی بصره میفرستد که مخالفان بصره را بقتل رسانند و لشکری بجانب بلاد روم خواهد
 فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نمایند پس من خواهم کشت هر جوان حرام گوشت را تا آنکه بر روی زمین نماند مگر طبع
 و سبکو و بر وجود و نصاری و سایر ملل اسلام عرض خواهم کرد و ایشان را همان اسلام و کشته شدن پیغمبر خواهم کرد و این
 هر که قول اسلام کند بر او منت خواهم گذاشت و هر که قبول نکند خونش را خواهم ریخت و هر که از شیعیان مادر زمین باشد
 خدا را کی بسوی او خواهد فرستاد که خانه از روی او پال کند و زنان و فرزندان او را در جهنم با او نماید و بر روی زمین
 توری و درین کبری و مبتلائی نماند مگر آنکه برکت ما اهل بیت شفا یابد و بر کتفهای خدا از احسان بسوی زمین فرود آید
 بر شیره که درختان آن قدر بار بردارند که شاخهای ایشان بشکند و میوه درختان آنرا در تابستان بخورند و میوه تابستان را
 در زمستان بخورند چنانچه حق تعالی میفرماید که و لو ان اهل القری امنوا و اتوا الفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض
 و لیکن کذبوا فخذناهم بآکافیکسون یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پر مهر کاری نمایند مرا به خواهم کشت
 بر ایشان بر کتف از آسمان و زمین و لیکن نکند پس کفر کنیم ایشان را آنچه کسب کرده بودند پس حضرت فرمود

که خدا خواهد

در بیان نوعی از مظلومین

۷۵۲

پیغمبران و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض بخاطرات عظمیه می نماید چنانچه حضرت نوح و ابنی نهان چندین هزار کس معشوقه کذا
و موسی و هرون را بدعوت فرعون فرستاد و حضرت دسوس را تکلیف تبلیغ رسالت داده که نمود و اگر ایشان را برای مصلحت
و شرعادی حفظ نمود و بعد از آن از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که با انواع سبانه ها شهید گردند و در حقیقت اگر نظر کنی از مآ
مظلوم جان شریف خود را ندی و بن جد و زکوار خود که با آنرا برین صلح میکرد و آنکارا ضال قیصر او نمینمود و در اندک وقتی شریک
دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین سید رس و مخفی میشد و معویه چندین سحر و اخفای آثار آنحضرت کرده بود که فلبلی
باقی ماند و بود آن فلبلی نیز باندک زمانی بطرف میشد و فایح اعمال و افعال آن ملاعن در نظر مردم مستحسن میشد و کفر
حاله را میکرد و نهایت آنحضرت باعث آن شد که مردم قدری آن خواب غفلت بیدار شدند و فایح و عفا بد اعمال ایشان را
فهمیدند و صاحب خروجه ها مانند مختار و غیره بر سر پیدند و در آن کان دولت بخامیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مختار
چندان فوق نداشتند ائمه اهل بیت صلوات الله علیه بر جمیع علوم الهی را در میان خلق منتشر کردند و بدع ارباب ظلم و عدوان
ظاهر ساختند و مشاهده علوم و معجزات ایشان شعبان در اطراف عالم بسیار شدند و درین حق امامیه ظاهر شد و حجت بر
عالمیان تمام شد و تا حال بعد از آن در جمیع بلاد شعبان هستند و کتب ایشان و شرایع و مذاهب ایشان از جمیع مذاهب مضبوط است
و علای ایشان از جمیع علای مذاهب بیشتر و داناترند و اگر نیک نامل نمای همه اینها از برکت خروج سید شهادت فدای او باد
جانین و جان جمیع شعبان جواب بجهل بکرات که بعد از نبوت عصمت و امامت ایشان در امور بر ایشان اعتراض کردن در هر چه
از ایشان صادر شود از محض جهل و خطاست و در حقیقت اعتراض بر ایشان اعتراض بر خداست و ایشان آنچه میکرده اند بشرف
خدا میگردند چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که خیز بر بخت حضرت صادق عرض کرد که فدای تو شوم چه
بسیار که است بفای تمام اهل بیت و اهلای شما یکدیگر نزدیک است با آنکه احتیاج مردم بشما نزدیک است بسیار است حضرت
فرمود که هر یک از ما صحیفه دارد که آنچه باید در مدت حیات خود بعل آورد در آن صحیفه هست چون آن صحیفه تمام میشود
میداند که وقت آن حال است برای باقی پس در آن وقت حضرت رسالت میفرمود و او را خبر میداد که وقت وفا
نور میدهد است و منزلت او را بنزد خدا با و میفهمید چون حضرت امام حسین بصحیفه خود عمل کرد هنوز آن تمام نشده
بود که حضرت رسالت خبر شهادت او را با و داد و او را ما مو و مجاهد که دانند چون مشغول جهاد شد ملائکه اسناد عاه
نصرت آنحضرت کردند و مازون کردند چون بزمن رسیدند آنحضرت شهید شده بود حق تقی با ایشان وحی کرد که نزد
فرشرف او باشد و بر مصیبت او بگریزد تا نا آید بنابر کرد و در رجعت شما باری او بکشد و او طلب خون خود بکند این
بود آنچه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز بعل نیامده است بروایت معتبر دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل
وصیت نامه آورد و در آورده مهر از طلای هشت بران زد که هر امامی مهر خود را بر دارد آنچه در تحت آن مهر نوشته
در اقام حیات خود عمل نماید و در این مقام سخن بسیار است و برای ارباب فطانت و ذکا آنچه مذکور شد کافیست و الله
الموفق **در بیان وقایع جانکاه و مصایب محنت پر از که بعد از شهادت**
شهید واقع شد تا مراجعت بقیة شریعت طاهره یسوی مدینه طیبه
شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران این قصه جان سوز را چنین روایت کرده اند که چون سرهای مقدس السور را
جهان و بر کز پدگان اهل زمین و آسمان را بر نیزه ها کردند و خروش از زمین و زمان و فغان از ملائکه آسمان بلند گردید
حضرت امام زین العابدین را در خل و زنجیر کردند و موافق مشهور سه نفر از فرزندان امام حسن که کید بودند و کینه
نشد بودند همراه بودند و حسن مثنی و زید و عمرو و فرزندان حضرت امام حسن و پر دکان سرادق عصمت و محمدا
اهلبیت رسالت را بر محله ها و شتران برهنه سوار کردند و عمر غسان مفران در کاه رب العالمین را با شمر ذی الجوشن
و فیس بن اشعث و عمرو بن حجاج منوجه کوفه کردند و بر اوامند و بر سران سرور را بخولی و عهد بن مسلم داد و شرای
سایر شهدا را با شمر و دل از نافرستاد چون بمکه رسیدند نظر اهل بیت رسالت بر آن بدنه های پسندید و اعضا

نزد آن حضرت و ما را عشترازی و سیف الدین ایشان شد و در آن روز و آن وقت و آن بیابان

در بیان فایده کتب شهادت شهادت

۸۵۴

برده که در میان خاک و خون غلطیده بودند افتاد خروش بر آوردند و سبیل اشک از دهن هاروان کردند چون نظر
 بشان در میان شهیدان بر جسد مطهر سپید شهدا افتاد صد بشیون بلند کردند و خود را از شران افکندند و از کمر
 و نوحه ساکنان ملا اعلایا بگریه در آوردند و دل های حاضران را با تش حیرت سوختند زینب خوانون فریاد برآورد
 که وای عجباه این حسین بر گزیده و فرزند پسندیده است که با اعضای بریده در خاک و خون غلطیده و بالب تشنه ستر
 از فضا بریده اند و بی عامه و در در خاک کربلا افتاده است و روی منورش از خون سرخ گردیده است و ریش مطهرش
 بخون خضاب شده است و ما فرزندان تو ایم که ما را با سپری میزنند و دختران تو ایم که ما را ببردگی گرفتارند و هیچ حرمش
 نوار در حق ما رعایت نکردند خیمهای ما را سوختند و غارت کردند پس با مادر خود فاطمه زهرا خطاب کرد و از شکایت
 حال شهیدان کربلا و اسیران محنت و ابتلا و وحشتان محرومان و پادشاهان حیرت کباب گردید پس در مجید
 مطهر انسر و شهدا کرد ایند و با جگر بریان و لب خون فشان گفت فدای تو کردم ای فرزند محمد مصطفی وای جگر گوشه
 علی مرتضی وای نور دیده فاطمه زهرا وای پاره تن خدیجه کبری وای شهیدالعباد وای پیشوای اهل محنت و بلا پس
 سکنه دختر سپید شهدا و پدر و جد منور پدر بزرگوار خود را در بر گرفت و در بران بدن مبارک ممغن بممالید
 و مینالید تا آنکه جمیع حاضران را از دینستان و دشمنان بگریه و فغان در آورد و از بسیاری گریه مدهوش کرد بد
 تا آنکه آن محنت زده مظلومه را بحجیر از آن امام معصوم جدا کردند پسند معبر از حضرت امام زین العابدین منتهو
 که آنحضرت فرمود که چون در صحرای کربلا پدرم را با عموها و برادران و خویشان شهید کردند و حرم محرم و زنان مکرمان
 بر جبهه از شران سوار کردند و روانه کوفه گردانیدند و عمر که قتال رسیدیم و نظرم بران بزرگواران افتاد که در میان خاک
 و خون افتاده اند و کسی منو جده فغان ایشان نشد و حالتی مراد ارض شد که تو ذمک بود که مرغ روحم از ایشان بدن پرواز کند
 چون زینب غم من اینجالت را دامن مشاهده کرد گفت ای نور دیده مستمندان وای یادگار بزرگواران این چه حال است که
 در تو مشاهده میکنم گفتیم چگونه جریع نکنم و حال آنکه پدر بزرگوار و سید عالم خود را با برادران و عموهای نامدار
 و خویشان بنکوکردار برهنه در میان خاک و خون می بینم که کسی بد فغان ایشان نمی پردازد و منو جده ایشان نمیکردد کوبا ایشان
 از مسلمانان عهد اند عهد ام گفت ای نور دیده این حال ترا جد نورس و خدایید و ماد و کرم تو خبر داده و فرموده که حق
 کرد و از این امت را خواهد فرستاد که دست ایشان بخون این شهیدان آلوده نشده باشد و این اعطاک منصرف شده و بدینجا
 پاره پاره را جمع خواهند کرد ایند و نشان برای ضریح مقدس سپید شهدا در این صحرا نصب خواهند کرد که از آن هرگز
 نشود و نشان او بجز در زمان محو نگردد و هر چند سعی نمایند پیشوایان کفر و اعوان ضلالت و یحوان اوثق و خروش زلزل
 گردد و رفتش بیشتر شود و این قصه چنان بود که ام ایمن روایت کرد که روزی حضرت رسالت پیغمبر بدن جناب فاطمه
 آمد و فاطمه حرمه برای اینجناب ساخت و حضرت امیرالمؤمنین طبق حرمانی آورد و من کاسه شیر و مسکه آورد و اینجناب
 با امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از آنها تناول نمودند و امیرالمؤمنین ای آورد و حضرت رسالت دست مبارک
 خود داشت و بر و کشید و نظری از روی سر و شادی بسوی آن بزرگواران افکند پس منو جده آسمان شد و در جانب
 قبله آورد و دست بدعا کشود پس سجده رفت و صدای گریه آنحضرت بلند شد چون سر از سجود برداشت مانند باران آب
 از دیده مبارکش مینچشت و اینجالت سبب اندوه جمیع اهل بیت گردید پس حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه از سبب اینحال سوال
 کردند حضرت فرمود که چون من با اجتماع شما شاد گردیدم جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی بر شادی تو مطلع گردید و نعمت
 بر تو تمام گردانید و این عطیه عظمی را بر تو گوازا ساخت و مقور فرمود که ایشان با فرزندان و شعبه ان ایشان با نود و هشت
 باشند و میان خود ایشان جدائی نیفکند و هر بخشش که ترا کرامت فرماید با ایشان نهر عطا کند تا نور ارضی و خوش شود کردی و لیکن
 بلاهای بسیار با ایشان خواهد رسید و مکاره به شمار ایشان خواهد یافت بر دست جماعتی که ملت را بر خود بندند و در
 کنند که از امت تواند و خدا و رسول از ایشان بیزارند و اهل بیت را بقتل رسانند هر یک را در مکانی و فیهای ایشان از یکدیگر
 دور باشد و حق تعالی برای ایشان این مصایب را اخبار کرده است که سبب دفع درجات ایشان گردد پس خدا را حمد کن و بقطعا

در میان

در ای